درویش مثل غریبانم نمی‌دانم چرا
روز و شب سر در گریبانم نمی‌دانم چرا

یوسف مصرم فتادم بدام روزگار
خلق از آن منفور و شنیدم نمی‌دانم چرا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين واما بعد بدانکه الفاظ لفظی چند است مختصر و صندا فهمیدن این لفظها واجب است زیرا که هر کس این لفظها را داند می باید که دانشمندان فرا گیرد و فنا بود ایراد نگیرد و این مختصر بر بیست و نه حروف قرار داده اند در

فصل اول در حروف الف

ابتدا: اول کار — انتها: آخر کار — اصدقا: دوستان — احبا: دوستان

احباب: دوستان — استغنا: بازکشی کردن — اعدا: دشمنان — احی: فلان — امرا: امیران — اوامر: فرمانها

انکار: منکر شدن — افتخار: نازیدن — اختیار: برگزیدن — اختصار: مختصر کردن — اکثار: بسیار — اخبار: خبرها

اعتذار: عذر خواستن — اقوات: خوردنیها — اجداد: بزرگان — ابدال: بدل — ابکار: دختران — اذن: دستوری

استیذان: دستوری خواستن — افاضل: فاضلان — اشرف: بزرگان — امجد: بزرگان — اجلا: بزرگان

اموات: مردگان — استغفار: آمرزش — اعجاز: عاجزان — التماس: درخواست — افلاس: مفلسی

اختصاص: مخصوص شدن — انقباض: گرفتگی چهره — استنباط: اندیشه بر دل آوردن — احتیاط: نگاه داشتن — اختلاط: آمیختن

التقاط: برچیدن — انبساط: گشادگی — اجتماع: جمع آمدن — استماع: شنیدن — استمتاع: برخوردار شدن

اطلاع: آگاه شدن — التیاع: دلسوزی — انقطاع: بریده شدن — انواع: گونها — اسراف: از حد بیرون شدن

اشراف: بزرگان — اختلاف: دروغها — امداد: مدد کردن — انصاف: داد دادن — انتصاف: داد رسیدن

اراجیف: دروغ — استحقاق: سزاوار شدن — اشتیاق: آرزومند — اشفاق: شفقتها — اطلاق: بهواله دادن

اتفاق: یکدل — احتراق: سوختن — احترام: حرمت داشتن — اعلام: آگاه کردن — انعام: نعمت دادن

اکرام: گرامی داشتن — انتقام: کینه کشیدن — اهتمام: همت ورزیدن — اتمام: تمام کردن — ابرام: درپی دادن

اکراه احسان ادبا اعلا ابعد
بدشوار شادن به نیکی کردن مردم بخردار مردم بلند و بزرگ دوری

اقرب اهل حضر اهل بیت ابناء السبیل اطراف النهار
نزدیک مردم شهر مردم خانه غریبان کران روز

ابناء نعما ابناء السبیل اقضی القضاة اعلی الله اسماء الله
خداوندان نعمت ره گذران قاضی بزرگ بزرگ گرداند خدا بلند گرداند خدا

اطال الله بقاءه انشاء الله ابقاء الله انار الله برهانه
دراز گرداند خدای عمر او اگر خواهد خدای باقی دارد خدای روشن گرداند خدای حجت او را

احسن الله توفیقه دام الله ایامه اعان الله علی طاعته
توفیق نیکو دهد خدای او را پاینده دارد روزگار بر او یاری دهد خدای او را بطاعت خویش

اعز الله انصاره الله اعلم اسعد الله فی الدارین
عزیز گرداند خدای یاران او را خدا داناست نیکبخت گرداند خدای او را در دنیا و عقبی

اجازت استجازت امساک استمساک ادرار افراط
رخصت طلب رخصت بازداشت بازداشت راندن بسیار

اعتراض اشتکا استدعا انزوی انزال التجا
در عرض کسی درآمدن شکوه کردن طلب دعا کردن منزوی شدن فرود آوردن پناه کردن

اضلاء استغفار احتما اعتراض اسعاف استذلال
زبانها عذر خواستن پرهیز کردن در پیش آمدن نرخ خوار شدن

اجناس الباس استحاش ایجاب انفسا
جنسها بزرگان نیکی دادن از رحم دادن مهلت دادن

الزام التزام اختزال انقراض انقضا استعلام
لازم کردن بر خویشتن گرفتن جدا از کسی کردن رسیدن وعده رسیدن وعده خبر خواستن

استحلال استطلاع استمراء امتداد استمالت احداث
حلال داشتن بجستن دانستن روان آب کشیده شدن دلجویی از نو پیدا کردن

استنباط اشتداد استراحت استراح اعارت اشاعت
دریافتن زیادتی جستن آسودن آسودن عاریت دادن فاش کردن

افشا استمالت اهانت ادلال اهمال ادام
فاش کردن دل خوشی دادن خوار کردن خواری فروگذاشت نان خورش

اصلاح افساد ایثار استیناف استطراف استظهار
اصلاح آوردن بر هم بردن طفیل کردن از سر گرفتن از نو گرفتن هم پشت کردن

اعداد افطار استسقا اقتدا التماس انتخاب
شماره خوردن شام در رمضان طلب آب کردن از پی کسی رفتن درخواسته شدن برگزیدن

افعال اقوال اقبال ادبار اجبار ابطال
فعلها قولها روزگار خوش پشت کردن دولت جبر کردن باطل کردن

اعذار ایصال ارسال اتصال ابلاغ اخراج
عذر خواستن رسانیدن فرستادن پیوستن رسانیدن بیرون کردن

ازعاج احضار ایجاد امضا اغوا اخلاص
انگیختن حاضر کردن پدید آوردن راندن از راه بردن یکدل کردن

ایمان اسلام استشهاد الحاح الحاد افادت
گرویدن مسلمان کردن گواه گرفتن سختی کردن ملحدی کردن بهره مند کردن

اضافت ارادت اعتبار امتحان اوج استصواب
مزید کردن خواستن عبرت گرفتن آزمایش بلندی طلب صواب کردن

استشار استنکاف استقبال استغنا استنجا استبرا
خوم کشش ننگ ورشش پیشوار رفتن بی نیاز شدن پاک کردن از بول پاک کردن

استنشاق استخراج استیلا انتقال استنجی استفتا
اب در بینی کردن بیرون کردن دست یافتن نقل کردن بجای بناحوش رفتن طلب فتوا کردن

افتا الغیاث التفات اوصاف اولاد اولاغ
فتوا دادن فریاد رسیدن ملتفت گشتن وصفها جمع ولد چهار پای

اوراق اوراد اوضاع انفعال املاک اموال
ورقها وردها وضعها شرمنده گی ملکها مالها

اشجار اشواق اعصار اغراق ابهام احتیاج
درختان شوقها عصرها غرق شدن انگشت بزرگ در بایست حاجت

اخوان اخوت اخی اعجوب اشکال احول
برادران برادر خوانده برادر من عجایبها شکلها دو بین

ابعاض ارتحال احادیث اجوف انبعاث الفاظ
بعضها رحلت کردن حدیثها میان تهی برانگیختن لفظها

انوار اصبع اصطفا اطبا انسان ازواج
نورها انگشت برگزیده طبیبان مردم زوجها

ادب ادیب انقلاب اساتید اجرا اجور
هنر هنرمند گردش استادان مزدوران مزدها

ادراک اصناف اصفر اکحل ابیض اسود
فهمیدن صنعتکار زردرنگ کامد نیل سفید سیاه

اقطع اقرع اعرج ابلق اطروش اکاف
بیدست کل لنگ دو رنگ کر پالاندوز

اسکاف اکابر اختلال ابدا ایلاف استیصال
کفش دوز بزرگ خلل یافتن پی نهادن الفت کردن از بیخ بریدن

اخلاط

اخلاط اطعمه اشربه اکراث انجاح اشباح استعداد
خلطها طعامها شرابها [illegible] روا کردن کالبدها شایستگی

استحالة احالت امتثال ارتحال اثقال اماثل
نابودن حوالت کردن حواله پذیر یکرو شدن بارها بهتران

انکماش استلام اتمام اختیال اخفا استبداد
شکافته سلام کردن تمام کردن خرامیده نهان داشتن خودرای بودن

استقلال املال استیناس ایناس استکبار استحقار
بکار خود بودن ملال یافتن انس گرفتن انس کردن گردنکشی کردن حقیر داشتن

اصحار افرا امتیاز انتشار ارتداد آمالی
شکم‌دار شدن کرکشیدن جدا شدن پراکنده شدن از دین برگشتن بیاکننده

اضطرار انهدام اوجاع افلاک افلاس انسانیت
بیچاره گشتن کند شدن دردها درویش شدن مفلس شدن مردمی کردن

ابوت انتساب اعقاب انعقاد ابتهاج انتعاش
پدری خود را نسبت کردن فرزندان از پس بسته شدن خرم شدن نیک شدن

ارتیاح استبشار امتناع اغاثت ادا استغاثت
راحت یافتن شاد شدن یکرو ماندن بفریاد رسیدن گذاردن فریاد رسیدن

اعادت اجرا اقطاع اختصار اول اوایل
باز گردیدن روان کردن جایگیر دادن مختصر کردن پیشتر پیشتری

اخس اواخر اشغال احزان اوحد استقامت
پس پستری شغلها اندوهها یگانه‌تر بکار راست ایستادن

التیام اشتقاق انحطاط ارتکاب انجماد
بکار فراهم امدن برستنی فرود افتادن بر کاری دلیر کردن فسرده شدن

فصل دوم در باب حروف ب ابتکی بقا باقی
همیشه بودن

بشارت بشیر بِرّ بُرّ بَرّ باری بحر
مژده، مژده دهنده، نیکویی، گندم، بیابان، آفریدگار، دریا

بهجت بلا برات بنا بطالة بلیت بانی
خرمی، رنج، خط، برآورده، بیکاری، آزمایش، بنا کننده

بدعت بدیع بعید بعد برکت بسطت بصارت
آنکه پیدا کردن، نو، دور، دوری، افزونی، افزونی، بینایی

بصیر بدایت بساط بدل بکا بربط بعیر
بینا، آغاز کار، روی زمین، عوض، گریه، رود، اشتر

بشرم بریقا باغی بلاغت بالغ بلیغ بطال
کوبر، درخشش، دزد کننده، نیکو سخنی، رسیده، تمام رسیده، آنکه ندارد دو رهی

بیع بایع بها بحث بعث بتر بذر
خرید فروخت، فروشنده، قیمت، تفحص، برانگیختن، ناتمام، تخم

بسط بشاشت بخس بکارت بصیرت بیعت
گسترانیده، تازه رویی، ناقص مهر، دوشیزگی، بینایی، عهد بستن

باعث بلد بلاد بذل بقال بقلی
برانگیزنده، شهر، شهرها، کننده، خورده فروش، تره فروش

بطانه بقل بطیخ بهایم بیضه بقر
آستر، تره، خربزه، دد و دام، تخم مرغ، گاو

بطلان بنت بنات بنان بین باین
باطل کننده، دختر، دختران، سر انگشتان، جدا، جدا کننده

بینونت باب بواب بیت بیوت برد
جدا شدن، در، دربان، خانه، خانه‌ها، سرما

برودت

برودت بُرد بیاض بنو الاعمام بدیهه
سردی، نیک برک، سفید، عمزادگان، ازخود گفتن

بشاعت بدطبع بلید البیضه تمسک
ناخوش طبعی، ناخوش طبع، کند فهم، تخم مرغ

سیوم در حرف تا

توبه تایب تقوی
از گناه باز آمدن، توبه کننده، پرهیزکار

تقویت تفقد تمرد تفحص تعرف
قوت دادن، جستن، سرکشیدن، جستجو کردن، باز دانستن

تکبر تواضع تجربه تنکر تشرف
سرکشی، مردمی، آزمودن، انکار کردن، بزرگی طلبیدن

تجارت توبیخ تهدید توحید تلاوت
بازرگانی، سرزنش کردن، ترس دادن، یکی دانستن خدا، خواندن

تمثیل تقدیر توفیق ترفع تقرب
مثل آوردن، کم راندن، یاری طلب کردن از خدا، بلند دیدن، نزدیکی طلبیدن

تردد تسلی تسکین تعلم تهنیت
آمد شدن، خورسندی کردن، دل خوشی، آموختن، مبارکباد

تعزیت تعصب تصدیع تشبیه تعطیل
عزا پرسی، محکم داشتن، دردسر، مانند کردن، بیکاری

تکفل تملق تصرف تشدد تغلیظ
پایندان، چاپلوسی، دست بر چیزی کردن، سخت کردن، درشتی کردن

تخلیط تصغیر تمنا توقع تفاخر
آوردن ناخوش در میان، کوچک کردن، آرزو، چشم داشت، نازیدن

تعجب شگفتی	توقف باز ایستادن	تطاول دراز دستی	تظلم ظلم کردن	تحسر حسرت بردن
تحیر در ماندن	تأسف ندامت خوردن	تراجع بهم باز آمدن	تفاوت کمابیش	تنبیه ادب کردن
تراضی خوشنود	تفقر فقر طلبیدن	تیقظ هشیار کردن	ترتب یکجا داشتن	تربیت پرورش دادن
تأنی آهستگی	تعجیل شتاب	تلافی عوض کردن	تلقی ارش زمان	توسل پیوند جستن
تقدم پیش دستی	تأخیر بازداشتن	تزهد زاهدی کردن	توصف صوفی بودن	تحنی کنده کردن
تخفیف باز جستن	تلقین آموختن	تشدید سخت گردانیدن	تمهید قاعده نهادن	تحریر نوشتن
تسبیح ذکر کردن	تخت جای نشستن	تحت زیر	تحیت درود	تحفه هدیه
تعهد بعهده گرفتن	تأمل اندیشه کردن	تولید بوجود آمدن	تفکر فکر و تیمار	تعبیر جواب خواب گفتن
تغیر تغیر آن کردن	تکلف بخشیدن	تقصر کوتاه بودن	تعریک گوشمالی آوردن	تعریک گوشمال دادن
تحریک حرکت نمودن	تساوی برابر یک بودن	تعنت ناحق جستن	تعظیم بزرگ داشتن	تهاون سستی
تعصب طرفداری کردن	تغلب چیرگی کردن	تاج افسر	تکذیب دروغ گو کردن	تشویر شور

تکاهل

تکاهل کاهلی کردن	تبسم اندوه	توجع دردناک	تألم غمدار شدن	تراب خاک پاک
تفوق نظر نیک	تدبر تدبیر نیک	تفرج تماشا کردن	تشوق به بازار رفتن	تقبیح زشتی کردن
تحسین نیکو کاری	تدارک بصلاح آوردن	تصور صورت بستن	تولیت عمل آوردن	ترجیح ارزان
تقلیل کم شدن	تقلید بگردن گرفتن	تأهل زن خواستن	توالد زاییدن	تناسل زه و زاد
تملک مردانگی	تالد مالی گرفتن	تلبد الکن	تبلد کند	تلامذه شاگردان
توصد افگار	تطلع بر آمدن	تعریط سپردن	تفحت باز کردن	ترشیح پروردن
ترشح آنچه از آن جدا کرده	ترقح چکیدن	توشیح آراسته	تزیین آراستن	تخویف خوف کردن
تمشیت پیش بردن	تحثث برتش	تحیات خواندن دعا	تمساح نهنگ	تطیب ناخوان جستن
تتبع پیروی کردن	تحمل گران بردن	تضرع زاری کردن	ترفیق رفیقها	تکفیر بیاری فکر
تعب رنج	تحت دستی	تغافل غافل کردن	تقریر بیان کردن	تاریخ طلبیدن روزگار
تلفیق بهم باز آوردن	تعاقب از پی رفتن	تتابع بیان شدن	تصبر شکیبائی	تجاوز عکس فهمیدن
تجاسر دلیری کردن	تمییز جدا کردن	تمیز جدا شده	تلبیس پوشانیدن	توزیع قسمت کردن

تبوعد تنویس تبن تبن تنولیش
دادن مهمته افراشته انجیر کاه نویددادن

تصوح تعطش تعاقد تبیان تلقا
انکار کردن نیازمندی بنستن بیان جهت

تبق تولث تباشیر تبریز تحصین
بدخو خرکره دریغ بلد حد ازقوان ریختن نباه کرفتن

تندیل تعنده تحرز تجنن تحوط
ردکردن دشوار زیستن احتراز کردن پرهیز کردن نگاه داشتن

تعیش تفتل تطهر تفریق تفرق
زندها کاما فرق بزبرماش منت کردن پراکنده کنده پراکنده کا

تصلف تفهم تفهیم تقلیل تکثیر
لاف زدن دریافتن دریابیدن اندک کردن بسیار کردن

تسلیم تقسیم تنعم تنفر تشویف
کردن نهادن قسمت کردن نعمت زیستن نفرت کرفتن امروز بفردا

تثیب تبرید تسخین تعلیل تجاهل
امروز بفردا سرد کردن گرم کردن بهانه آوردن بید آوردن

تجمل تجمل تبصص تدین تقاضا
صبر کردن عزت لیاری نهادن لبداب دین داری کردن طلبیدن لتختی

تاءلف تنهل تعسیر تثلیث تخفیف
دل بدست آوردن سهل کردن دشوار کردن داداه سبکدار داشتن

تصحیح تاسف تعطف تملیک تعلق
درست کردن غم بیهوده خوردن مهربانی کردن مالک چیزی شدن دخل داشتن

تمسك تفویض تدنق تلف تهلك
محبت کرفتن کاریکی کذاشتن نظر کردن آنچه فنا شود هلاکیت

ترکیب

ترکیب تدریج تفاءل تبذیر تکمیل
مرکب شده روان کردن بازار فال زدن خرج کردن کسی را تمام کرده

فصل ۱۴ در حروف ث

ثبت الله تعالی ثروت ثمن ثبات ثابت ثوب
استوار کرداند خدای بزرگی او توانگری بها استواری استوار جامه

ثبات ثواب ثقل ثقل ثمر
جاها پاداش بخیر گران گرانی میوه

ثمساه ثمرات ثمرة الفواد ثوم ثقة
باردرخت میوه ها میوه دل سیر استوار

ثلة ثقبة ثقبة ثبق ثعبان
کروه دیگ پایه سوراخ جایکاه حکم اژدها

ثور ثاقب ثخین ثلب ثلج
کاو بنده فتور زبان زره لوی برف

ثنا ثانی ثالث ثلث ثعلب
ستایش دوم سیم سه یک روباه

ثقیل النفس ثدث ثدی ثریا ثعالب
گران جان پستان ها پستان خانه ها جمع روباه

فصل در حروف جیم

جل الله جل ذکره
بزرگست خدای بزرگست ذکراو

جل قدره جل جلاله جلال جلالة جلادت
بزرگست قدراو بزرگست بزرگی او بزرگ بزرگی جلد

جمال جمل جزیل جمیع جلیل
حسن نیکو جمله ها بسیار گرد کردن بسیار بزرگ

جاه جبر جسم جسد جرم
توانائی ستم دیگر تن بزه

جفا خاسئه جوع جایع جامد
راندن رانده شده گرسنه گرسنه شدن بسته

جد جهد جهار جهاز جنون
کوشش کوشیدن آشکارا راه زن دیوانه

جنابت جزا جانب جود جواد
گناه کردن مکافات سوی بخشش بخشنده

جوده جهاد جلف جاهل جهال
نیکی جهد کردن بیخرد جهد کننده جمع جاهلان

جوان جنان جماع جرعه جدا
برنا دلها گایین باقی آواره

جواب جلد جلو جلمد جلمود
پاسخ پوست پوستها سنگ سنگ

جدی جاریه جارحه جار جدب
بزغاله کشتی دست همسایه ربودن

جاذب جنس جبل جنف جرس
رباینده گونه کوه بیم درای

جنب جمل جوا جران جند
پهلو شتر نر سوزش تیغ سپاه

جایزه جرار جوار جایز جنح
بخشش لشکر کشنده روزی روا خروش

جنت جند جوالی جزو جامع
بهشت سپاه زیب پاره جزو گرد کننده

جانی جزم جلیس جدیر جدل
ستم کننده اصل جزها همنشین سزاوار خصومت

جعد

جعد جد جده جناح جهود
پای مرد پدر پدر پدر و مادر بال گبر

جدید جبن جید جسارت جریمه
نو نیز گردن خیره کردن گناه بکسی راندن

جیفه جزوف جرایم جبلت جفت
مردار گناه شماران اسم جنین سرشت خشک

جفاف جبرئیل فصل ریان و روح
خشکی سیم گرفته

حجاب حاجب حاجی حاجیان حس
پرده ابرو حج گزارنده پرده داران گرمی

حر حج حرکت حرکات حقیقت
آزاد کعبه جنبش جنبشها راستی و درستی

حکما حسن حزن حزین حرمان
حکیمان نیکو خلقی خوبی بیدار نگر آرزومند

حاجت حوایج حسد حسود حاسد
نیاز نیازها بدخواه بدخواه آنکه بدخواه

حکه حادث حوادث حصول حسیانه
خارش بدی روزگار سختیها حاصل آمده دشت

حفی خفه حکومت حدی حب
مهربان بسته داوری سزاوار دوستی

حنطه حصر حجه حصاد حراث
گندم گرفتن تنگ ... دروگر سوداگر

حوالیه حرامت حفیظ حانی حمیت
جولاه نگاه داشتن نگاه دارنده اسم خیاط ننگ نام

حرانت حادث حظ حیاطت حراثت
پسبانی کردن پیدا شدن بهره گرد گرفتن برزگر

حومل حمص حشف حشمت حیلت
سپیده نخود کنگر شگره چاره
حذاقت حاذق حدید حدیث حداد
استادی استاکار اهن سخن اهنگر
حدیقه حدایق حین حصا حسام
باغ باغها هنگام سنگ ریزه تیغ
حمید حاشیه حصه حماقت حموق
ستوده کرانه کنش نادانی ابلهی
حادثه حقارت حقیر حشو حرث
نو پدید آمده خوار داشتنی کوچک بکار نیاید کشت
حمل حمال حامله حزم حوبه
بار بارکش آبستن هشیار صورت خلد
حوره حرب حمیده حب حوادث
جنگ ستوده
حمامه حضیض حرز حی حزین
کبوتر نگهبان زنده غمگین
حصن حصا حطب حوت حبس
حصار پناه هیزم ماهی زندان
حبیب حلقوم حلق حلیم حقود
ای گلوی بردبار کینه ور
حانث حنث حافی حزم حاشا
برهنه پا برگشته یاد
حمار وحش حیا حول حطام حمی
کره خر شرم براس تب
حیه حرام حرمت حماة الله حجت
مار زاده به در پناه خدا دلیل گواه

حوایج

حوایج حق حد حدود حرث
حاجتها گواه طرف طرفها
حسرت حیرت حسب حشر حسنات
پشیمانی درمانده درمانده نیکوئیها
حریت حجره حرقه حجال حریق
آزادگی سرای سوزش سوخته
حشم حبیب حب حبوب حسن العقیده
دوست دانهها نیکو اعتقاد
حسن الوجه حسن حاسد حواس حصافت
جمع حوردان
خدمت فصل الخاء در حروف خ خیر
خیرات خبز خبان خلد خلت
نان نانوا جنت
خجل خبر خبیر خذلان خذله الله
اگاهی
خوف خشیت خشنود خضوع خدر
ترس ترسیده راضی فروتنی پرده
خرس خسران خاسر خبث خائب
زیانها زیانکار نومید
خلاف خلعت خلایق خدیعت خالص
ناراستی فریفتن پاک
خلوص خلاص خلاصه خلق خوی
طبع خوش
خلف خطا خطیئت خطاب خیانت
فرزند نیک گناه گناه ناراستی کردن

خراج خروج خنوخ خواجه خصال
انچه بر ورستانند برون شدن شغالو بازرگان خصلت خوب

ختم خنفسا خادم خادمان خطبت
او کار نا بیان تزع فلان بر فلان بر داران نام خواستن

خلل خلال خالی خلوت خط
زیان دیده خلالها تهی تنها نوشته

خطاط خطوط خسوف خارج خراب
نویسنده خطها ماه گرفتن برون ویران

خرابات خمس خمسین خموش خجلت
پنج پنجاه دم نازدن شرمندگی

خجل خطر خرف خطیر خطوف
شرمنده بیم نادان گرانمایه چنگ کندن

خلاف خلافت خزینه خزاین خطوات
بی باکی استادان رسوا بار خانه مال و دفینه خزینها

خطینه ختن خاصه خصاصت خبث
بریدن او کر داماد یگانه انکه

خطا خجب خایب خشب خشل
چوب

خرب خنیر خصیه خصینین خصین
ویران خوکی بیمه روی

خدمت خمول خامل الذکر خاین خفیر
چاکری کم شده کم نام گشته خیانت کار بدرقه

خفیه خافقین خیار خفاش خاتم
پنهان دو کنار جهان برگزیده شب پره انگشتری

خندن خف خفاف خوض خرز
بوست موزه موزه دوز کنداخ عقد

ضلوص التوبه

خلوص التوبه خفة خفت خمر خرطوم
رستیت سبک سبکی شراب بینی

خرم خرامان خبث الحدید خفقان خلف الصدق
خوشوقت خوش وقت کننده غیبت تازه طپش دل فرزند راست

خلف السوء فصل در حروف دال
فرزند بد

دولت دور دعوت دعا داعی
روی باز گردیدن روزگار گردی خواندن خواننده ازخدا دعا کننده

داعیه دهر دها داهی دق
خواهنده دنیا زیرکی زیرک کوفتن برکسی

دقیقه دقایق دف دایم دق ام
نکته باریک شکلات کوفتن همیشه

دواء دخل داخل دخول دفتر
دارو درآمد درآمده درآمدن کتاب حساب

دفاتر دفین درجه درجات درک الاسفل
دفترهای حساب چیزی در زمین پایه پایها زیر دوزخ

دروس ذرع دهر دایر دایره
ناپدید شده ذره دهور سیرای گردنده

دجا دلیل درب دین دقت
تاریکی شب رهنما دروازه دین دار باریکی

دنس دقل دبا دلق دهاق
ناپاکی تیرکشی کدو زره لبریز

دمنت (سرای ویران) · دماغ (مغز) · دابوعه (خربزه) · دقیق (آرد) · دلب (چنار)

دهن (روغن) · دخنه (ارزن) · دم الاخوین (خون سیاوشان) · داهد (برگ سیاه زناه) · دنیت (رنجی رسد)

دزایا (برنجها) · درمکد (نان سفید) · دقاق (کوبنده) · دمعه دل (آهن تنگ چشم)

فصل ۹ در حروف ذ

ذکر (یاد کردن) · ذاکر (یاد کننده)

ذم (نکوهیدن) · ذمت (نکوهیدن) · ذل (خوار) · ذلت (خواری) · ذلیل (خوار شده)

ذکا (زیرکی) · ذیل (دامن جامه) · ذهن (خاطر) · ذوق (چشیدن) · ذخیره (مال نهادن)

ذخایر (ذخیرها) · ذکی (زیرک) · ذکور (نرها) · ذروه (گوشه) · ذهب (زر)

ذئب (گرگ) · ذنیب (بشاره) · ذنوب (گناهان) · ذنب (گناه) · ذب (دفع کردن)

ذریت (فرزندان) · ذره (مورچه) · ذمیم (نکوهیده) · ذباب (مگس) · ذبول (پژمرده)

ذرب (اسهال دو روده) · ذبحه (درد گلو) · ذروا (آنکه پراکنده باد) · ذریعه (دست آموز) · ذات الریه (لاس شش)

ذات الجنب (لاس پهلو) · ذات الصدر (لای سینه)

فصل ۱۰ در حرف ر

رب

رب (پروردگار) · رب العالمین (پروردگار عالمیان) · رحمت (بخشایش) · رحمن (بخشاینده) · رحیم (مهربان)

رسالت (پیغام) · رسایل (پیغامها) · رسول (پیغمبر) · رعایت (نگاه داشت) · رعایا (زیردستان)

راعی (شبان) · رقت (گریه از ... کردن) · رحم (جای بچه) · رحل (کوچ) · رعیت (برده)

رفیع (برداشته) · رفیق (همراه) · ربا (سود) · رجا (چیزی که خاطر) · رحلت (بی بار ملک)

رئیس (مهتر قوم) · رؤسا (مهتران) · ریاست (مهتری) · رعونت (رعنایی) · رشد (راه راست)

رشید (راست رونده) · رغبت (خواستن) · راغب (خواهنده) · راد (بازگرداننده) · رقعه (نامه)

رفع (بلند) · رسم (نشان) · رهن (گرو) · راهن (آنکه گرو نهند) · رضا (خوشنودی)

رحمت الله (رحمت کرده خدا) · راحت (آسایش) · رفاهیت (آسودگی) · رؤیت (دیدن و دانستن) · رجوع (بازگرد)

رجعت (بازگشت) · راجع (بازگشته) · رجل (مرد) · رجم (سنگسار) · رای (اندیشه)

ریاضت (تمام خوردی) · رِجل (پای) · رجال (مردان) · رجولیت (مردی) · رضیع (شیرخواره)

رصد (جایگاه) · رمق (باقی جان) · رزق (روزی) · رفق (نرمی) · رازق (دهنده)

رهبانیت کنج بازکشتن | رطب تر | رطوبت تریها | رطوبات تریها | رکاح کنج

رخیص ارزان | رخص ارزانها | روح آسایش | روح جان | رایت علم

رباب | رمل ریگ | رمد درد چشم | رمان انار | رماد خاکستر

ربع | ربه شش | ریا فراخ عیش | رخصت اجازت | ریاح بادهای نافع

راسخ استوار | رسوخ استوار شده | رمز اشارت | رکیک ضعیف | رافد

ریب گمان | رمی تیر انداختن | رامی تیر انداز | رجفا | رجا امید

راجی امیدوار | رقیب نگهبان | ریح باد | روایح بوها | راقب

رطب | رأس سر | رصاص قلعی | رکبن خورش | ربیبه دختر زن

رغام خاک | رجس نجس | رفاد | رقبه | راقی افسونگر

رواع | رابع | ربع | ردی بدی | ردات

رجف | رفات استخوان ریزه | راه | رمیم پوسیده | رکوب بر نشستن

راکب

راکب بر مرکب نشستن | رکبه زانو | رافت مهربان | رؤف مهربان | رفات مهربانها

رواح شبانگاه | راهی | رؤیا آنچه بخواب بینند | رجحان افزونی | راجح افزون

رعد | رسول خطایا بسیار گناهان

فصل الزاء در حروف ز

زین زینت | زینت آرایش | زیارت پرسش | زائره زیارت کننده | زعیم مهتر

زبد کف | زکات | زکی پاک | زهد ترس دنیا | زنا

زانی زناکار | زهاد زاهدان | زنیق | زمر | زیادعلو

ذلالت گناهان | زهور شکوفه | زمن انکار | زبد سکه | زلال صافی

زبده | زبد کف دریا | زور دروغ | زحمت | زاد توشه

زعامت مهتری | زنیم حرامزاده | زره | زراد زره باف | زدع

زارع | ذعب | زماعه | ذوایا | زاویه

زیب زمهریر زهرا زبید زوج
جوانه سرما تابان آتش زنه شوی

زوجه زحل زوال زمره زمام
زن ستاره کش زایل شده گروه مهار

زب زجاج زاج زبد زبیب
نر آبگینه سفید یا زاغ کفک مویز

زبد البحر فصل ۱۱ در حروف شین

بوبر سهود سیار سرب سبت
نمت شاکی شکارکننده نهانه نهان

سکون ساکن سداد سدید سابق سبد
آرام آرامیده راستی راست پیش بزرگ قوم

سیادت سبز سماع سما سموات سبعه
بزرگی کشت شنیده آسمان آسمانها هفت

سعادت سعید سلمه الله سلام سبت
نیکبختی نیکبختی سلامت دارد خدا او پرسش شنبه

سدس سبع سبعین ستین سلطان سلاطین
شش یک هفت هفتاد شصت پادشاه پادشاهان

سعایت سعی ساعی ساعت سید سبت
غمازی شتاب شتاب کننده گمان کفتده فروردن

سبات سخی سخا سخاوه سحر
سخن راندن سهام سخندیه سخنندہ سخنتم صبح و دو

سفینه
کشتی

سفینه ساحل البحر سحاب سهل سهیل
کشتی کنار دریا ابر آسان ستاره سهیل

سلوت سمت سخره سلک سهو
بیغمی شان زبان رشته فراموشی

سحر ساحر سوایس سکوت سویت
جادو سحرکننده ابر آرامش برابری

سها سهم سهام سفیه سفها
ستاره تیر تیرها نادان نادانان

سجل سجع سارق سارقه سقیم
مهر قضاء سخن مرد دزد زن دزد بیماری

سلیم سالم سواد سم سلف
درست تندرست تکرار نویسش زهر گذشتگان

سلب سالب سفک سفاکی سهید
ربودن رباینده خونریز خونریزها بی خوابی

سقر سفار سلق ساعی سفرجل
دوزخ بیداری چغندر رونده بهی

سهلقت سدة سده سلت سبل
سنگ پشت لبه شدن پیشگاه برهنه کاهش

سمین سعی سحج سریع سجن
فربه افروخته سبک زندان

سجان سن سنه سؤال سره
زندانبان دادسال خواب پرسیدن ناف

سطراط سج سراج سیف سیاف
پالوده زین زین گر شمشیر شمشیرگر

سنان سکین سکاکی سکیر سایع

نیزه کارد کاردگر مستی گوارنده

سریع الهضم بستیره سقنقور بسکنه

زود هضم کند ... ماهی که از رگ ... ظاهر شدن خرص

سرطان سهم سلخ الحیه سد سنا فصل

خرچنگ گنبد پوست مار برگ گیاه

در حروف ش

شناعت شهید شهادت شهامت

رسوائی گواه شدن کلمه توحید کاردان

شفاعت شهدا شفا شقاوت شقی

درخواست کشتها راحت بدبختی بدبخت

شجاعت شجاع شکایت شهاب شبزی

دلیری دلیر گله کردن ستاره بدی

شرس شبب شباب شیوبت شبانت

بدخو برنا پیری

شهم شنوخ شریعت شروع شکر

ستبر بیحیا راه در آمدن ... آزادی

شاکر شکور شماتت شرح شبیه

آزاد کننده آزاد کننده بسیار کامی بیان مانند

شرکت شریک شرک شرف شریف

انبازی انباز بزرگی بزرگ

شربت شارب شوک شمایل شهوت

آنچه بیاشامند شراب خوار خوار خوهای نیک آرزو

شلعت شارب الخمر شدید شداید شمس

سختی شراب خوار سخت سختیها آفتاب

شمسه

شمس شین شدید العقاب شفقت شد

اندک زشت سختی عقوبت مهربانی پوشیده گشت

شوکت شنخ شنجخ شرطه شروع

مردانگی بخیلی بخلد کرانه دریا کرانه

شرق شوف شفیق شفق شعر

برآمدن آفتاب آرزومندی برادر شفیق روشنی آفتاب موی

شمع شراع شکوی شهله شامخ

موم بادبان عجوز بلند

شرفه شفه شایع شنق شتم

کنگره لب فاش شکافته دشنام دادن

شرمی شطارت شاطر شره شاهد

خوبان بی باکی چابک حریص گواه

شهود شهر شهور شبکه شنج

گواهان ماه ماهها شنفش کردن کالبد

شبح شعق شفاف شتا شغل

سیری رسیدن ... روشن زمستان کار

شقاقل شاهق شعیر فصل ... در حروف ص

کورکوری جهنده جو

صعب صعوبت صب صبابت صلب

دشوار دشواری آرزو آرزومندی سخت

صلابت صنعت صایع صمت صحب

سختی پیشه ... خاموشی ... کشیدن

صرف صادق صاحب صبح صاف

گردانیدن گرداننده خداوند بامداد پاکیزه

صفت صف صوف صاد صفا صدر
نعت رالت پشم نجد واقع که باکره سینه

صدور صغیر صغار صرف صدق صدیق
بازگشتن خردی خوردان بادب راست راست

صداق صلد صالح صیانت صبور صالحه
کاوین روزه نیکمرد نگاه داشتن صبرکننده نیکزن

صلح صوت صلاحیت صبر صابر صلاح
آشتی آواز نیکوئی تحمل صبرکننده نیکی

صواب صحابه صاین صیانه صدور صبی
راست کار یاران نگاه دارنده بزرگ بزرگان کودک

صبیان صفوت صلب صیت صداع صاعد
کودکان برگزیده پشت آواز دردسر بازو

صدقه صندل صنم صعود صفر صفار
خیر دادن چوب صندل بت بالا مس سکر

صفیر صبغ صباغ صرصر صراط صندل
آواز خوش رنگ رنگرز باد راه

صافی صحیح القول صید صیاد صرع صرف
روشن راست گفتار شکار شکاری افکندن خرج کردن

صلابت صمیم صك صف صفی صحو
سردی سخت میان دل قباله تابستان تابستانه هشیار

صرم صحاف صحایف صحیفه صنج صراف
چرم جلدگر نامها نامه چنگ جهه‌ حرز

صیرفی صلف صداق صلت صولت صف
صراف لاف کابین عطا دادن عطا دادنها صنی

صحف صبان صفیق صاعقه فصل ۱۰
افغان اشک رگ محکم تاریکی با باران

در حروف ض

در حروف ض ضوء ضیا ضمیر ضمایر ضرر
روشنائی روشنی آنکه در دل باشد پنهانیها پنهان

ضرورت ضد ضرب ضربت ضلال ضلالت
حاجتمندان مخالف زدن زخم زدن گمراه گمراهی

ضراب ضرابی ضایع ضیاع ضیافت ضیف
سکه زدن سکه زن گم شده آب زمین مهمانی مهمان

ضیق ضبخ ضرب ضحك ضبط ضان
تنگ ... نابینا خنده نگاه داشتن پاینده

ضرس ضوضا ضابط ضابطه ضبطه ضیف
دندان مشغله نگاه دار نگاه دارنده نگاه داشته سست

ضعیفان ضجد ضنی ضیق النفس ضعفا ضخم
سستان لگد کوز بیماری باریک تنگی نفس ضعیفان بزرگ

ضارب ضامن ضال ضبع ضجر ضرط
زننده پذیرفته گمراه کفتار تحمل ...

ضمن ضبوح ضجرت ضغینه ضغاین ضغث
آنکه در روی روشن شدن دلتنگی کینه کینها بخیه

فصل ۱۱ در حروف ط طول طویل
درازی دراز

طهارت طول الله عمره طی طاعت طوع طبع
پاکی دراز کرداند عمر او را پیچیدن فرمان برداری ... مزاج

طبایع طبیعت طیب طیب طلب طالب
مزاجها سرشت بوی خوش پاکیزه جستن جوینده

طفل طلاق طرب طلوع طالع طماع
کودک شیرخوار رها کردن نشاط برآمدن آفتاب برآمده طامع

طاغی طغیان طرح طعن طاقت طرف
نافرمان ازحدگذشتن افکندن انهرازکسی بسته نیده ترانا کناره

طاقات طراوت طال طلاب طری طریق
ترانا بها تازگی سرای دیوان جوینده طالب تازه ماهر ره

طارف طنطنه طنجیر طین طلق طبیع
مالهای نو کوکبه پاتنه گل دروره فرمان روا

طائفه طوق طهر طهور طاعم طنز
گروه زنجیر پاکی پاک عیب کننده افزون

طناز طنار طرد طوت طباخ طبیخ
افسونکری افسونگر زندان اندوه دل آش پز پخته

طبان طاحونه طحان طامات طعمه طوماب
گل نگار آسیاب آسیابان سخن بیهوده خوردنی کاغذ نوشته

طفیف طرفا طلحت فصل در حروف ظا
اندک لاغر چوب گز بنزل

ظریف ظرفت ظلم ظهر ظهیر ظبیس
زیبا زیبایی بیداد پشت پشتی کننده دابه

ظالم ظل ظلال ظفر ظفر ظبی
بیدادگر سایه سایها فیروزی ناخن اهو

ظاهر ظعید ظهر ظهیر ظن ظلمت
پیدا عروس که در کجاوه نشسته پشتی پشتیبان گمان تاریک

ظلمه فصل در حروف ع علیم علم
ظالمان دانا دانستن

عنایت عباد عبد عبودیت عبادة
بر داشتن کردن بندگان بنده بندگی پرستیدن کننده

عابد

عابد عادت عفو عقد عقده
بندگی کننده خوی بخشیده کننده بستن گره

علامت عناف عنیف عتاب عجب
ساز کارکی آناد دیے آزاد شده قهر بازماند

عجب عد عدد عقود عنبر عبیر
شگفت شمر شماره بر بط بر خوش صندل بوده

عمارت عبارت عداوت عدو عدل عدل
آبادی سخن نکو دشمنی دشمن ثب زو راستی کردن

علامت عدالت علامات عزیزی عزت علت
نشان جانب حق نگاه داشتن نشانها عزت نیاوری بیمار

علیل عظمت عظیمه عشر عشرا عشرین
بیمار بزرگی قصد ده ده یک بیست

عشرات عزیز عظم عظیم عصب عصبان
سخنهای ناهمور ارجمند استخوان بزرگ پی پیها

عصبه عضب عذب عجف عنب عانه
میراث بر تیغ آب خوش لاغر انگور زهار

عوارف عارف عرش عجز عجاز عنز
عارفان شناسا حق بالای بهمان در ماندگی در مانده ناز

عنف عرف عایق علایق عوایق عامل
درشتی علامت نکو بازدارنده بازماندگی که بازماند کارگذار

عمل عمال عرعر عفص عناب علق
کار کارگذاران سرو کوهی مازو جیلان کرم آبی

همه اهل مسجد و صومعه‌ای ورد و دعای صبحدم
من و ذکر طره طلعت ز من القدس الغ

عجم عام عوام الناس عدم عاره
دانه زبردست
عازی عیور عوریان عار عارضه
نبیغی نبردستان عزم کننده
عرض عفاف عقار عیب
برهنه برهنه برهنگان
عیش عهده
بازگفتن عفو کرده ضیاع ملامت کرد
زنده کانی خوش زیر فشاری
عزب عدت عضو عصبت عافیت
بازن سازکاری اندام
عصبت عافیت عطر عشا علی العموم
بوی خوش وقت خفتن از گروهی از رنج و بلا رستی
عطبه علانیه عرج عناق عفاف علیحده
عطا دارنده رنگکار لنگ بزرگ گمر بند بر هرکس
عین عنین عسکر عقوبت عقود عشبه
چشم جنبیدن سیاه بلیه گلکزبند
عقبه عوص عفن عفونت عصاره عصاد عفوصت
تماشه میل سرای کننده کننده فشردن
عبس عمیم عمیمه عم عقرب عقارب
ترش کرد همه جا رسیده برادر پدر کژدم
عجاز عجه عجین عنل عفم عمیق
غبار خاکه زمین خمیر
عمید عماد عون عطف عاطف عاطفت
معتمد ستون یاری کردن میل کرده مهربان
عواطف عزل عص عص عشب غیر الوجود
مهربانیها معزول کرده پیش زمانه گیاه آنچه موجود نباشد آید

عمد

بتو صحبت خو حالی کنه خون ز تو بجا حال را بیکن
فرامش و جنش منحیر منو حش

عمد عجلت عنبرت عشایر عاصی
قصد تعجیل کردن قبیله قبیلها گناه کار
عموم عصمت عمب عقابل عقافیل
همه پاکی مدت زندگانی چیزی ازغبس داروها
عقب عطا عبقری عبق عاف
پشت عطیه نیکو بو خیره
عطش عقوبت عقوبات عافاه الله عفیف
تشنگی عذاب عذابها سلامت دارد خدای اورا پارس
عادل عبرت عرب عجم علا عقل
داددهنده پند گرفتن تازی بلندی خرد
عقلا عجز عاجز عاشق عشق
خردمند ناتوانی ناتوان آنکه دوست دارد دوستی
عشاق عضاضت عاقبت عبوس عشرت
دوست کمی او بخار ترش روی
عیال عایل عیله عفار عاطت
فرزندان درویش درویشی ده روزه بیکاری
عاسره عنقریب عناد علق علس
ابادان نزدیک ستیزه ورزیدن
عقوق فصل ۱۹ در حروف غ غفران
غفلت غفور غفور غدر غضب
عاضب غلمان غلام غنی غشا غشیان
ناحق کرفته غلامان بنده توانگر بیهوش

غریب غربا غرم غرمان غم غرامت
بیگانه غریبان تاوان وام خواهان اندوه تاوان دادن

غاضب غبث غامر غدار غدا غسل
بیجی نشاننده لاغر دلیراه غدر کننده خورش تن شستن

غسال غساله غبت غصه غریق غساق
غسل دهنده غسل زنان نخی نبود بردم تلخی غرق شده زردخته

غافل غیب غایب غفرالله ذنوبه غفلت غیرت
بیخبر پوشیده ناپیدا بیامرزد خدا گناهان اورا فرو گذشتن

غارت غاتب غرایب غواص غزال غزل
تاراج ... جمع غریب جوینده صدف جهنده آهو ابیات

غنا غضنفر غراب غالبات غرب غبار
دولت شیر زاغ گرانها حوال جاه تاریک

غرور غبیر غبرا غلط غمام غوامض
مغرور شده ناالهی ... ناخواب ابر پوشیده کی

غوث غیاث غویه غزال غزال غنا
بفریاد رسیدن فاکوری بی چیزی لیسمان لیسمان فروش

غبن غدر غدد غصبن غمس غلیظ
... ... مغرور ... غمازی کردن ستبر و تیره

غالی غلا غبرا غنم غنیم غنیمت
گران گرانی زمین گوسفند شخص نعمت و اسباب

غیل غرا غربن غاب غلوق غلف
... حرف ... شبانگاه در ستر

غوعا

غوغا غشاوه غطا غیظ غوایل
شورانگیختن پوششها پوشش خشم کینه‌ها

غائل غائله فصل ۲۰ در حروف ف
کینه کینه کردن

فراق فرقت فرصت فراحت فصیح
دورافتادن جدا شدن هنگام درباش شیرین سخن

فرس فضیح فضیحت فرح فرس وسب
اسب رسوا رسوائی شادی سوار اسب

فروج فرد فرید فساد فاسد
خروسی تنها تنهائی تباهی تباه

فحش فاحش فاجر فجور فارغ
نازشی فحش آمده بدکار بدکاری بردرخشی

فراغت فوق فواق فضل فاضل
بردرخشه بالا بازغلیط کار ... افزون زیاده

فضله فضلات فصد فصاد فصل
زیادی زیادتیها رگ زدن رگ زننده جدا کردن

فاصل فعل فاعل فتان فتنه فتح
جدا کننده کردار کننده فتنه انگیز آشوب گشادن

فحوی فن فنون فرج فروج
... گونه گونه‌ها رحم رحمها

فرح فلک فم فخذ فرج فرصاد
شادی آسمان دهان ران صبح توت

فحل فهر فهود فخذ فواکه فرهان فخاره
نرب دریهش ران جوش بوبهها کوزه گر
فرض فرائض فواید فایده فواحش فاحشه
واجب واجبات فایدها کارهای زشت ناخوشیها جوابات
فاسق فسق فضا فزع فسون فوج
بدکار بدکاری واحی ترس بگذشتن گروه
فنون فاتحه فتاح فزع فزع فقد
هنرها کشاینده کشاینده زیادی یافتن
فروعات فاتر فتور فدا فرار فأس
زیادتیها سست سستیها بازخریده گریختن تبر
فاره فکر فص فقد فقیه فقابه
موش اندیشه انگشتری دانستن دانشمند
فقها فطن فطنت فتون فلاح فکیف
دانشمندان زیرک زیرکی زیرکی رستگاری پس چون
فیها ونعم فارس فتوت فتی فادوقی فراش
سوار جوانمردی جوان گستراننده
فرش فجیعت فطرت فصیح فصیحت فروغ
آفرینش فراخ فراخی
فرزندان فتق فاتق فالج فاقع فصل ۱۲
کشاد کشاینده سستی زرده
در حروف ق قادر قدرت قد قصر قلب
توانا توانایی قامت کوتاه دل
قلاب قهر قضا قاضی قدر قریب
در دل خشم حکم شرع حکم کننده اندازه نزدیک
قبر

قبر قبور قرابت قیمت قیامت قاسم
گور گورها خویشی بخش کردن کننده قسمت کننده
قسم قوم قوام قدم قدوم قیمت
سوگند گروه راست رو پای پایها بها
قرار قرارگاه قدیم قرة العین قناعت قامع
آرام آرامگاه همیشه روشنایی چشم خورسندی شکننده
قانع قمع قسام قعر قعود قصد
خورسند شکستن سوگند تک نشستن کارزار
قصیر قصارت قاصر قصور قبح قبیح
کوتاه کارزاری کوتاه کننده عیب کننده زشتی زشت
قباحت قصد قدید قنات قنوت قوس
زشتی کردن آهنگ قاق کهن کهنی کمان
قواس قراضه قرض قروض قصید قالع
کمانگر ریزه زر وام وامها برکننده
قانع قاهر قصار قطور قرح قرحه
خوار کننده پایان کار ریش ریشها
قشعر قلت قهوه قرق قتل قتیل
کم می کشتن کشته
قاتل قطاب قضایا قضیه قابض قبض
کشنده جیب قضیه گذارش حکم گیرنده گرفتن
قبوط قطع قلیل قول قابل قلع
بریده اندک گفت گوینده کندن
قصیم قصاوت قود قذف قید قمر
کشیدن بر آورده بند کردن
قرن قیامت قبله قش قشو قمل
شهر روم رستخیز بوسه پوست درخت پوستها

قمار قرط قطن قاعده قدوم قیام
رباحین گوشوار پنبه نشستن قدمها برخواستن

قبول قابل قافله قوافل قانون قیسو
بزیرفتن قبول کننده کاروان کاروانیان دستور عمل نهادن دارو کر

قرع فلاح قرائت قاری قسیس قطیر
کرد دردهان خواندن قران خواننده دانشمندان ترسان

قیاس قطف قلم قمیص قیام قطره
اندازه برادرخت خامه پیراهن غلام داشتن

قطرات قطران قطیع قطیعه قشیب قدر
دانها تنگ درخت رمه جا که باز بوند تازه دیک

قصعه قبیح قفش قصبس قنفذ قشا
کاسه ریم کفش ابر خارپشت خیار

قرفیس قضاعه قت قنوان قرض قرطاس
ریزه خش نیک لبا بیت خوشه کلیچه کاغذ

قبل قایم قحط قیا صرزه قبل
پیش دلال تنگ اهرشاه روم تراب

قلاده قسط قدح قرزح فصل ۲۲
گردن بند بهره بدگفتن شیش ترکمان

در حروف ک کمال کامل کاملیت کافل کد
تمامی تمام شده تمام شده بنید سطبر

لد کسوف کافی کبیر کبر کبر کبریم
گرفتن افتاب تمام بزرگ پیری بزرگان بخشش

مکار کیاد کتاب کتابت کاتب کبر
عمل بزرگ شدن دبیرستان نوشتن نویسنده زاید مرل

کذب

کذب کذاب کبریت کبب کرامت کروم
دروغ دروغ گوی جگر تنگدل گرامی کردن جانور

کبد کلوم کلوب کلبتان کعک کلبت
جگر خشک انبر نانشه کلیچه کنی کردند

کتش کانون کتف کران کنج کریه کنف
کوشنعنند آتشدان تنه عود بالای بخشنده پناه

کونوز کفاف کفات کاره کره کدر
کنجها انچه بس است چه کردن دشوار عقد تیره

کدورت کف کفل کی کون
تیرگی بیابچه زبد درع بودن

کند کسر کاسر کسور کسورات
کاهی شکستن شکننده شکسته خوردها

کظم کیل کتال کشف کشاف
خشم فروخوردن پیمودن پیماینده پیدا کردن پیدا کننده

کناس کنب کاسب کسان کساء
سرگین چین کار کاری حکیم گلیم اب

کبد لهف کلک کاس کلب
تیک نگار کره قلم جام سگ

کدس کلاب کرکی کحل کحال
صرص سگان کلنگ سرمه سرمه کر

کفران کافر کیس کیاست کسوت
ناسپاسی منکر حق زیرکی زیرکی جامه

کحیل کتمان کربت کراهیه کوشش کی انمایه
سیاه چشم پوشیده رنج ناخوشی سعی

کبر فصل ۲۱ در حروف ل لحظ لمجد
کبر نفس نیم نگاه

لقا لذیذ لذت بودن لذات لیاقت
دیدار سزاوار مزه بد مزه دارها چابکی چشم زدن

لطافت لطیف لطیفه لعنت لطمه
نازکی نازک طبع خوش طبع خوش سخن نفرین طپانچه

لی لنا لوم لیت لمعات لمعه لبن
مرا مارا ملامت کاشکی درخشنده

لدغ لواحق لیل لیالی لطایف لؤلؤ
گزیده کاه نیکویها شب شبها لطیفها مروارید نرم

لحم لحوم لهف لون للنت لعن
گوشت گوشتها شنغ رنگ لکنت زبان نفرین کردن

لبق لبن لبان لبناه لحیه لسان
شیرین زبان شیر شیر فروش آنچه از شیر حاصل گردد ریش زبان

لوز لجین لحن لمز لعب لعبت
بادام سیم آواز با حرکت عیب کردن بازی آنچه بازی کنند

لباب لبوب لب لزق لزع لصق
مغزها مغزها مغز دوه دوه دوه

لجه لباس لثام لوا لص لصوص
میان دریا کسوت روبند علم دزد دزدان

لمزه

لمزه لفظ لشکر لثغ لثه لهات
برکرها گفتن سردم دراز گزیدن گوشت پای دندان ملازه

فصل ۲۲ در حروف م مروت معرفت
بردل شناختن

معروف مقدار مشفق منفعت منافع
آنکه همه کس شناسد اندازه رنج دیده فایدها فایدها

مضر مضرت مصالح مفید موخر
زیانکارها زیان مصلحتها درویش و رنجه دراز مانده

مبهم منعم مفتخر مجرم مدبر
نعمت ده نازنده گناهکار داننده

شنیده
متحیر مسکین مساکین متدین ملازمت
درمانده گدا گدایان دین دار خدمت کردن

مکافات محابا مدارا مراسلت متابعت
کینه کشیدن چیزی را روکردن با هم ساختن پیغام فرستادن پیروی کردن

متابع محاربه مرتبه مراتب مبرد
پیروی جنگ کردن درجه درجات [illegible]

مدام مادام معجز مباشرت منازعه
دایم همیشه عاجز درمانده با هم بودن جنگ کردن

مسلم مشاورت مجید مصطفی مجتبا
بازبردن مشورت کردن ستوده برگزیده پسندیده

مسجد مداح مجلس مجالس مجو
نماز گاه مدح گوینده نشستن گاه مجلسها [illegible]

مباحی مسما مقبول مسئله مسایل
[illegible] اسم نهادن پذیرفته آنچه پرسند [illegible]

مثل مثال مدافعه منصور مطهر
مانند همچنان دفع کردن نصرت یافته پاک کرده
مشافهه مواجه مطفی معطر معین
لب به لب روبرو فرو نشانده خوشبوی یاری دهنده
ملک ملک مالک مجلد میمون
فرشته پادشاه صاحب جلد کتاب مبارک
معلوم مفهوم موهوم متعدی مقرون
دانسته فهمیده وهم یافته از حد گذشته باز بسته
مضمون موقوف مردود منهی مهدی
آنچه در نامه نهند فرو گذاشته رد کرده نهی کرده شده رهنما
موجود موقع محنت موکل مرتب
ایجاد کرده چشم داشت بلا و رنج وکیل گشته ترتیب داده
مفلسی مشرک مهر مهر مهسان مصیبت مضافات
تهی دست شرک آورده کابین مهربانی تعزیت حواری
معامله ملاطفه موالات مطالبت مسعود محاله
داد ستد نامه کوچک دوستی طلب کردن نیکبخت داوری
مسارعت مرکب موکب مساعد مستور
شتافتن از چند چیز فراهم آورده چهارپای نیکبختها پاکدامن
مشهور معمور معمار مشهد موعظه
شهرت یافته آبادان عمارت کننده قربانگاه شهدا پند داده
مطیع مقیم مقام مسافر مجاور
فرمان بردار قیمت کننده نشیمن سفر کرده سفرنا کرده

منزل

منزل منازل مرحله معیشت مباهات
باز فرود آمدن جایها فروانید زنده گانی بعیش گذران فخر آوردن
مفاتحت محاسب مبنی مکاتبات مقتدا
آغاز کردن حساب کردن بنا نهادن کتابها پیشوا
مراجع معطل مسلط مطبوخ معرفه
بازگشت بیکار مانده چیره زبان پخته کنگره
مداد مدد مداوا ماق متاع
مداد یاری دادن علاج کنج چشم رخت
مدهن مرجله منهاج منجل منشار
دبه روغن دیگ راه راست داس اره
مضمار مزمار مردار مبندا مستعد
یال نای کننده جزبینده آنکه دارنده
مستبد محبوس متمیز منور مدور
خودرای باز داشته تمیز دهنده روشن شده گرد آمده
مقید مکرم مبجل متهم متصل
بسته گرامی داشته بزرگوار تهمت آورده پیوسته
محکم مهمل ممکن مبعوث مضیق
استوار سخن بیهوده توان بود انگیخته تنگ
مرتاض محرق مقنعه مقبل مبلغ
ریاضت کشیدن سوخته سرپوش قبول کننده مبالغه
مرسل مدفون مفاوضت مفید مستفید
رساله دفن بازراندن سخن فایده بخش آنکه فایده یابد

منتظهر مستغرق مستغنی محکا محابا
بکیالت ریت کردن غرق شدن بنیاز جنک مدارا کردن
مراعات مواخات مناجات مواسات معاینه
تیمار برادری رازگفتی مدارا کردن
مکالمت منفرد میراب متقی منقی
هم سخن شدن تنها ناران پرهیزکار پاک کردن روبرو
مقابله مقاتله مظاهره مصاحبت مطول
برابری کشتی گشتن یاری ظاهر دوستی دراز کشیدن
مشادی مبادلی مستحیل متعدد موید
یکسان نوریابند انکه بگرد دارد انکه دشوار بدست آید دست یافته
میتوایری مسو لغ منافق ملاح
آوازه حریص مراتی منافق حاری کشتی باز
محیص ملح ملیح معدن موت
گریغ نمک نمکین کان مرگ
مرغوب معما مکاری ملعی مدعا
رغبت کردن سخن پوشیده چاروادار دعوی کننده خاطرخواه
مد موسم میثاق مترصد معاونت
جوال دوز وقت پیمان چشم داشت یاری دادن
معاودت مستعان مستعار موافقت مرافقت
عادت بزبر یاری ده عاریت همراهی رفیقی
مختار مبجد منتخب ماسطت مماله
برگزیده لبته کار برگزیده گستاخی هم نمک شدن
مشتبه

مشتبه مبدا مضی مامضی ممول متعاش
مانند اول حال روانا کار از کار مال دار بیابانی
متوالی مفخم متنابع متعاقب معظم مستقیم
پیاپی بزرگ متنابعت نما از عقب چیزی کار رفتن بزرگ داشته راست
متهتك متشوق مقصر متتبع متبنع متشی
پرده در آرزومندی تقصیرکار تتبع کننده هم جنس نامه نوشتن
مشتمل منهزم محال محیا مباح مباحث
گرد برآمده نهزیمت شده بیهوده حجله حلال کنفل در گفتنه
محل مطاع ملجاء مبره منحطه مقطع
جای فرمان روای پناه درفش نمیشه کارت
معا مقول مسجور معبله مرقوم مباع
روده زبان عاجز نبی بکان رقم کشیده قیمت ناکرده
ماضی مهذب متقبل ماده مرتفع منفض
گذشته بیهوده گفتار آینده اصل چیز بلند ناخوش
مطلع معتقد مقبول معرکه مدعود موهبت
آگاه نیک اعتقاد فرمان بردار جای خوانده بخشش
مال صامت مال ناطق مجندا مواهب معطا منبوغ
زر سیم پرده چارپای نو آمده عطا کش عطا دهنده نخی دهنده
معیر مستعاذ مداهنت مدام مخلد مستدام
بی عاریت خواه عاریت خواسته درکاری بودن همیشه جاوید همیشه
مهانت مولد مدلت مصافات مخالصه منکوب
خواری بیطوری خواری حراستی پاک اخلاص رنجیده

مماذفت محسن ملامت مباشرت ملاحظه
اویختن باک محبتها منع کردن شروع درکار کردن فرو کذشت

مداخله مراقبت مخاصمت منازعت مرافد
درکار ایدن حذر کردن درکار جهد کرده دشمنی کردن منع نزاع کردن الوده

منقرض مرکز متمادی ممدد مسقط
برآمده جایگه تمرد کردن کشیده جای بر زاینده

مخایل مراسم معاه مربع معاهد
خیالها رسمها نیتها چهار روی عهدها

منقضت مسلت منوش مضف منافع منفعت
کمی دشنام نوید دهنده بیزان افغها سود

منتفح منتفع مقتضا مذهب مهلکت
انکه از دنع رسیده منفعت کیرنده خواهنده طبعت هلاک کننده

مخوف مضایف منزول محروم محروس
ترسنده تنگی کرسته شدن بار وری نکاه داشته

منبت معاتب محاسن مخازی مفاخر
نیکی علتها نیکوها رسوائیها نازشها

مساعی مساوی موشر مجنون مجانبن
کردار نیک برابر اثر پذیر دیوانه دیوانها

متوحش مدافعت متمنع مخالطت مجانبت
تسکین دهنده دفع کننده عطا خواه امیختن جدا شده

متغیر معاقدت معاهدت منظر منظور
کردانند ده عقد بستن عهد کردن دیدار دیدار خوب

مناظر

مناظر مناظره مخبر مذکور منسی
دیدار خوب ناظره بودن خبر دهنده یاد کرده فراموش

مخصر ملال موانست منتشر معدوم
کران اندوه انس کرفتن پراکنده شده نا یافت

منقوص مبرود مشکور مضطر مفطط
کم کرده پذیرفته شکر کرده بیچاره سود کهوار

مواثیق مرشد مظنون محتال محال
پیمانها ارشاد کننده پنداشته حواله پذیر باطل

مرهون مرجد مستاجر مشهودله مقالت
کرو کرده باجا راد دهنده اجاره کننده انکه برو کواهی دهند کفتار

محجب مقالات محصل معجل مستعجل
آزرده کفتارها حصر کننده تعجیل آر کار کننده

مقدم مستعلات معظمات موخر مفاوضت
پیشترین انکه از و علت کیرند امرای بزرگ اخرین برابری

موجل منعم محبر مؤتمن مستامن
زمان داده نعمت دار زنهار دهنده امین امان جوی

متحیر موازنت محترم مخصوص مرحوم
درمانده برابری حرمت داشته خص کرده رحم کرده

مکابره ماکول ملبوس مطاعم مشروب
انکار کردن خوردنی پوشیدنی طعمها اش بیدن

مطعام مخمور ممزوج مصفا مروق
طعمها در خمار افتاده امیخته پالوده صاف کرده

مصروف مصارف منادت معاد مکارم
صرف کرده صرف کردن بنترها راجعت خوبها

الاخلاق معاش منقاد مقلد مالك
پسندیده زیست دنیا گردن نهادن انکه گردن نهد خداوند

مملوك ملاك مبطل متلدات معانقت
بنده خداوندان باطل کننده باطل کنندکان درست کردن

مصاحبت مطلق موذی مقسوم معوض
دست اکم کرفته کشاده رنجاننده قسمت کرده کماریکی کرده

ممتع مفاض معدلت منصف مزمن مرق
برخوردار دلوخشم شده دادوعدل دادکر دیرینه شوربا

مدین مسرت مبردات مسخنات ماجود متظلم
دیندار شادی سردیها گرمیها گرفته شده انکه ازظلم نالد

مهجور مقدود مسرف معرف موات مستهلك
مطاقت انکه باشد خرج باندازه شناساکننده انکه میخواید هلاک کننده

منفعل مضاف موار مرادت جبر مجاعت
ذوکذشته جسبنیده بادها تلخی تلخ گرسنگی

ماهر مهارت مجدود مجذول معاقبت
استاد استادی بختک برکت عقوبت کردن

معاقب معاتب مثاب منعقد مثوبات
انکه او اعقوبت کند عتاب کردن انکه او را ثواب لبسته شده ثواب دادن

مشارکت مرثیه منهمك مراثی ممنون
خوردن باکسی مرج مرثیه بیت شده جمع ریکها در ادن کناره

ممنون منعوص مهیب منقرب منقلب
منت دار انکه او اغرض کند بهیات جسبنده نزدیک بت ذو کیرند

مرعوب

مرغوب مرابی ملین ملاینه منافقت
پرورده انکه پرورده تو نرم کننده نرم کرده دو رنگی

معادات مرافعت متمرد معانات مستوجب
دو دشمنی سخن کهش کامکار سرکشی ستیزه کاری سزاوار

مستحق مخنوب محبوب متولی محترفه
سزاوار انکاشته دوست عهده پیشه ور

مطغطا مکث مشایعت مطبوع فصل ۵۲
بندبزبر درنگ همراه رفتن انکه در طبع خوش آید

در حروف نون نور نورالتین نورانی نعمت
روشنا روشنائی دین انکه نور در ظاهر اسباب

نعیم نعم نشر نبی نبوت نکبت
نعمتها چهارپا پراکنده بلا و رنج

ندامت ندیم نصیر نصرت نظر ناظر
پشیمانی هم نشین نصرت دهنده فیروزی نغمه بیننده

نظیر نسیان نفس ناص نفس نجات
همتا فراموشی جان در بدن یاری دهنده گرانمایه رستکاری

نخوت نواب نحس نحوست نفع نافع
ناز حاکم شوم شومی فایده فایده مند

نفاق نفقه نمل نسا نجم نجوم
دو رنگی زاد راه مورچه زنان ستاره ستارها

نهی نمانعیت نبوه ناس نطفه
باز داشتن سالار حرمسری زمان آدمی فرزند

نفطه نفخ نفرت نفاد نفور
باد گریخته روا نا گریختن

نقصان ناقص نشاط نکال نظیر
کم شدن کم نقط شادی عقوبت بیم کننده

نظام نفایس نادی نهید نغامرف
تمام چیزهای نفیس انجمنگاه باکره نحف

نظافت نقی نصب نجار نافر نیار
پاکی پاک برداشته درودگر هنگ آتش

نیت نهج نقل نهایت ناطق ناطقه
عزم سرشت راه رفته از جایی بجای رفتن پایان کار گوینده قوه گویی

نسیم نفیر نجیب نعت نشور نظم نبت
بوی خوش فریاد نژاد صفت پراکنده بهم آوردن رستنی

نایب نیش نبض فتق ندب نداف
رونده نگاهنده جستن رگ کندن مو بکاری خوانده پنبه زن

نزوع نزاع نصیر نعش نقص نسب
جدا کندن جنگ کردن یاری کردن جنازه ضایع ام نسب

نشیق نخل ناعی نجش ناصح ملوک
کار رستی گمان فرزند خبر مرگ رسید گرازیدن نصیحت کننده پادشاهان

ناوص نقض نتیجه نازل نصف نجوی
گرازیدن وا زیدن پس آنچه از چیزی پیدا شود فرود آمده نیم راز است

نحل
ارزنه

نحل نخیل نادی نصیح نکبه نجاد
آزمنه ارزنه مداکننده پند دادن بیماری اصل مردم

نکاح نکد نکته نهمت نؤسی نشرت
زن کردن شوم دقیقه حریص گستران افسون

فصل در حروف واو وافی وفات وصل وراثه
تمام موت پیوستن بازماندگان

وراثت وجب ولا وسمت وقر وحش
میراث هنش رنج دستی عیب خوار چهارپای

وحوش وعد وعید ورع وصال وضی
چهارپایان وعده وادات پرهیزگاری برادر سیدن پاانداز کردن

وجه وجوه وزارت وزرا ورد
روی رویها وزیری کردن وزیران گل

ورد وکالت وحی وصلت دهن
آنچه بخوانند وکیل اشارت پیوند سنی

ودیعت والی ومیت وسایل وعی
امانت گماشته دست آویز شفیعان کارزار

وثاق وثایق واضح وظایف وحشه
خانه خانهها روشن وضیفهها آزار

وخیم وثن وز وضع وکید
دشوار آنکه زنه کند گنبد فرو نهادن شیشه مرغ

وعظ وفد وقوف وجوب وجود وسع
پند دهنده گروه دانستن واجب دانستن باشش توانائی
واسع وسن وثنی والد والده وزر
توانا بت بت پرست پدر مادر گناه
ولادت ولید وثیق وثاق وهیم وفا
بهنگام زادن طفل خورد جای محکم جاها ترسناک عهده بازآمدن
وطن ولد وهم وضف والی ولیه
جای گرم بچه گمان تیز تر بگر بادشاه
وهتا واقف وجیع ودود وفت وشایت
لاغر دانسته دردناک آمدن هنگام غمازی کردن
واشی وایشی وعل وسم ورع وسمه
غمازی کرده غماز اماس صدق ورق نیل

فصل ۷۲ در حرف ه

هلاکیت هدایت هادی
مردگی راه نمودن راهنما
هدیه هوا هول هیبت هلاک هتاک
بخشش آرزو بیم ترس خدا مرده شده پرده در
هجعت هجمه هون جوان هزار هر
خفته شدن گله خوار خوارها بلبل گربه
هلیون هرو هبوط هندبا هضم هاضمه
مارچوب زدن پستی کاه گواریدن قوت گوارنده
هیضه هضه هبیج هاذل هزل هراس
امتلا فراز غبار سخره سخره گو حرامه ترس

هراس

هراس هرزه هذیان هبا غبار هشیم
ترس مهمل بیهوده گفتن غبار گیاه خشک

تادیه بود جبر
وادادن وادا خراج

نسخه ترس

فلفل سفید	بذرالبنج	تریاک	زعفران	عاقرقرحا	سنبل الطیب
۲۰	۲۰	۱۰	۱۰	۲	۲
عود هندی	سلیخه	زرنباد	بهمن سفید	بهمن سرخ	عود بلسان
۳	۲	۲	۲	۲	۳

قرفیون ۱ اجزاء مسطور را کوبیده بسیار نرم ریزه بود با عسل آب شربه سرشته [illegible]

تربد	تبابیرکی	دارفلفل	زنجبیل
۱	۸	۴	۲

الرافع المعز المذل السميع البصير
بردارنده عزيز خوار كننده شنوا گوش بينا چشم
الحكيم الحاكم العادل العدل اللطيف الخبير
داور بردن الحاكم راست كننده راست باكرم نيكوكار آگاه خبر
العظيم العلى عالى المتعالى كبير كبرياء
بزرگوار بلند بزرگوار بزرگوار بزرگ بزرگ
اكبر حفيظ حسيب جلال كريم كرم
بزرگتر نگهدار شماره كننده بزرگوار نيكوكار نيكوكارى
مجيب واسع حكيم ودود مجيد باعث
اجابت كننده فراخ درست كار سلطنت بزرگوار برانگيزنده
شهيد حق وكيل قوى متين ولى
گواه حاضر درست گفتار گماشته تنومند محكم دوست مطيع
حميد محصي مميت الحي القيوم الواجد
ستوده زنده كننده ميرانده زنده كردن پاينده جاويد هستى با شرك
الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم
بزرگوار يگانه بى نياز توانا هر چيز تقدير كننده فراپيش دارنده
المؤخر الاول الاخر الظاهر الباطن الوالى
بازپس دارنده پيش از همه پس از همه پيدا و روشن پنهان پادشاه
المتعالى البر التواب المنتقم الرؤف مالك الملك
بلند بزرگوار نيكوكار توبه دهنده كينه كشنده مهربان پادشاه عالم

ذوالجلال

ذوالجلال والاكرام الجامع الغنى المغنى المانع
بزرگوار نيكوكار فراهم آوردن توانگر الخ بازدارنده
الضار النافع النور الهادى البديع الباقى
گزند رساننده سود كننده روشنى رهنما بوجود آرنده جاويد
الرشيد الوارث الصبور الذى لم يلد ولم يولد
كاردان ميراث گيرنده شكيبا الذان نزاد از كسى نه از كسى زاد
ولم يكن له كفوا احد ليس كمثله شئ
نيست او را همتا يگانه است نيست او را مانند چيزى
وهو السميع العليم ملك ملك ملايك رسول
او است شنوا و دانا پادشاه فرشتگان پيغمبر
رسل مرسلين نبى انبيا مصطفى مجتبى
پيغمبران الخ پيغمبر پيغمبران برگزيده الخ
مختار ال اهل بيت صحابه خلفا زهرا
برگزيده خويشان مردم خانه سروران او جانشينان فاطمه
بتول اسد الله سيف الله طيبين طاهرين
الخ شير خدا تيغ خدا پاكان الخ درود بر خداى
شرع شريف شرايع دين اسلام ايمان توراة
دين راست دين راه كيش مسلمانى گرويدن كتاب موسى
انجيل زبور صحف فرقان فرض فرايض
كتاب عيسى كتاب داود كتاب ابراهيم كتاب محمد فرموده خدا جمع آن

بسنة سنن نافل صلوة الفجر صلوة الظهر
راه رسول جمع سنتها عبادت نماز نماز صبح نماز پیشین
صلوة العصر صلوة المغرب صلوة العشا صلوة الجمعة صلوة التهجد
نماز عصر نماز مغرب نماز عشا نماز جمعه نماز شب
لكسوف الصلوة لخسوف الصلوة العيد عبادة صلوه
آفتاب نماز ماه گرفتن نماز عیدین بندگی
عارف زاهد زهد عرفا صديق صديقين
شناسنده ترک کننده ترک کردن عارفان راست راستان خدا
ولی اولیا صادق امين امنا صالح صلحا
دوست جمع آن راست گو راستکار جمع آن نیکوکرد جمع آن
الصلحاء امام ماموم دنیا آخرت عالم عالمين
الف پیش نماز پس نماز این جهان آن جهان جهان الف
وجود معدوم جديد بعيد قريب حر عبد
هستی نیستی تازه دور نزدیک آزاد بنده
عباد امت عرض واسع قصر طويل فوق عليا
جمع پرستار پهنا فراخ کوتاه دراز پیش ترا بلند
تحت سفلى دهر عصر ايام من عن الى حتى
زیر الف روزگار الف الف از از تا تا
عين اين كم كيف ابهد دور ادوار جهت
چشم کجا چون روزگار گردش جمع جانب
حر حرارت بارد برودت يابس رطب
گرمی گرمیها سردی سرماها جمع سردی خشک تر
اصلها

اصل رطوبة الناس البشر جن جنى شيطان
بنیاد تری مردمان آدم پری الف دیو
شياطين غول حيوان موتان ذباب ماشى
جمع دیو بیابان جانور آنچه جان ندارد مگس رونده
سائمه عادى جارى عائد بوادى وادى
چرنده دونده رونده بیابان بیابانها الف
صوم صيام افطار حجاج ذبيحه بلد الامين
روزه روزه دار کشادن روزه حاجیان قربان مکه
بلد الحرام ليس كعبه غزا مجاهدون زكوة
الف خانه مکه جهاد جهاد کننده حق الله
نصاب صدقه صامت مثنى اشياء نعت
اصل مال آنچه براه خدا سیم چیز چیزها ثنا
نعوت وصف اوصاف لون الوان جديد حادث
جمع ثنا جمع رنگ جنگ نو نو
روح ارواح نفس نفوس جسم اجسام جسد
جان جمع تن جمع تن جمع تن
بدن طنين سقط اناث ذكور ذكر
تن آب بردن بچه که از مادر شود جمع ماده نرینه نر
انثى خنثى منى رضيع عظم بالغ بلوغ
ماده نر ماده آب مرد شیرخواره استخوان بمرد رسیده الف
محتلم مخطط امرد شباب فتى شيخ عاجز
خواب دیده خط رسیده ریش جوان جوان مرد پیر درمانده

الرافع المعز المذل السميع البصير

برادرنده عزیز خوار کننده شنوا کرش بینا چشم

الحکیم الحاکم العادل العدل اللطیف الخبیر

دلپور بردن الحاکم راست کننده راست بارکی نیکوکار آگاه خبر

العظیم العلی عالی المتعالی کبیر کبریاء

بزرگوار بلند بزرگوار بزرگوار بزرگ بزرگ

اکبر حفیظ حسیب جلال کریم کریم

بزرگتر نگهدار شماره کننده بزرگوار نیکوکار نیکوکاری

مجیب واسع حکیم ودود مجید باعث

اجابت کننده فراخ درست کار سطوت ماست بزرگوار برانگیزنده

شهید حق وکیل قوی متین ولی

گواه حاضر درست گفتار گماشته تنومند محکم دوست مطیع

حمید محیی ممیت الحی القیوم الواجد

ستوده زنده کننده میرا نشده زنده کردن پاینده جاوید هستی با شکوه

الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم

بزرگوار یگانه بی نیاز بی همتا توانا ما حضر تقدیر کننده فراپیش دارنده

المؤخر الأول الآخر الظاهر الباطن الوالی

باز پس دارنده پیش از همه پس از همه پیدا و روشن پنهان پادشاه

المتعالی البر التواب المنتقم الرؤوف مالک الملک

بلند بزرگوار نیکوکار توبه دهنده کینه کشنده مهربان پادشاه عالم

ذو الجلال

ذو الجلال والاکرام الجامع الغنی المغنی المانع

بزرگوار نیکوکار فراهم آوردن توانگر الخ بازدارنده

الضار النافع النور الهادی البدیع الباقی

گزند رساننده سود کننده روشنی رهنما پدید آرنده جاوید

الرشید الوارث الصبور الذی لم یلد ولم یولد

کاردان میراث گیرنده شکیبا آنکه نزاد از کسی نه از کس زاد

ولم یکن له کفوا احد لیس کمثله شیء

نیست او را همتا یگانه است نیست او را مانند چیزی

وهو السمیع العلیم ملک ملک ملایک رسول

اوست شنوا و دانا پادشاه فرشتگان پیغمبر

رسل مرسلین نبی انبیا مصطفی مجتبی

پیغمبران الخ پیغمبر پیغمبران برگزیده الخ

مختار ال اهلبیت صحابه خلفا زهرا

برگزیده خویشان مردم خانه سروران او جانشینان فاطمه

بتول اسد الله سیف الله طیبین طاهرین صلوات الله علیهم وآله وسلم

الخ شیر خدا تیغ خدا پاکان الخ درود بر خدای

شرع شریف شرایع دین اسلام ایمان تورات

دین راست دین راه کیش مسلمانی گرویدن کتاب موسی

انجیل زبور صحف فرقان فرض فرایض

کتاب عیسی کتاب داود کتاب ابراهیم کتاب محمد فرمود خدا جمع آن

ضحوه

سنة سنن نافل صلوة الفجر صلوة الظهر
راه رسول جمع سنت عبادت نماز نماز صبح نماز پیشین
صلوة عصر صلوة مغرب صلوة عشا صلوة الجمعه صلوة التهجد
نماز عصر نماز مغرب نماز عشا نماز جمعه نماز شب
لکسوف الصلوة لخسوف الصلوة العيد عبادة
آفتاب نماز ماه گرفتن نماز عیدی بندگی
عارف زاهد زهد عرفا صدیق صدیقی
شناسا ترک کننده ترک کردن عارفان راست راستان خدا
ولی اولیا صادق امین امنا صالح صلحا
دوست جمع آن راست گو راستکار جمع آن نیکو مرد جمع آن
الصالحون امام ماموم دنیا آخرت عالم عالمین
الف پیش نماز پس نماز این جهان آن جهان جهان الف
وجود معدوم جدید بعید قریب حر عبد
هستی نیستی تازه دور نزدیک آزاد بنده
عباد امت عرض واسع قصر طویل فوق علیا
جمع پرستار پهنی فراخ کوتاه دراز بالا بلند
تحت سفلی دهر عصر ایام من عن الی حتی
زیر الف روزگار الف روزگار الف از از تا تا
عین این کو کیف اوقات دور ادوار جهت
چشم کجا چون روزگار گردش جمع جانب
حر حرارت بارد برد برودت یابس رطب
گرمی گرمیها سرد سرما سردیها جمع سردی خشک تر

اصل نم

اصل رطوبة الناس البشر جن جنی شیطان
بنیاد تری مردمان آدم پری الف دیو
شیاطین غول حیوان موتان ذباب ماشی
جمع دیو بیابان جانور انچه جان ندارد مگس رونده
سائمة عادی جاری عادیه بوادی وادی
چرنده مرنده رونده بیابان بیابان الف
صوم صیام افطار حجاج ذبیحه بلد الامین
روزه روزه دار گشادن روزه حاجیان قربانی مکه
بلد الحرام لیس کعبه غزا مجاهدون زکوة
الف جامه مکه جهاد جهاد کننده حق الله
نصاب صدقه صامت شیء اشیاء نعت
اصل مال انچه براه خدا سیم چیز چیزها ستایش
نعوت وصف اوصاف لون الوان جدید حادث
جمع ستایش جمع رنگ رنگها نو نو
روح ارواح نفس نفوس جسم اجسام جسد
جان جمع تن جمع تن جمع تن
بدن طنین سقط اناث ذکور ذکر
تن آب مرد زن بچه که از مادر افتد جمع ماده نرینه نر
انثی خنثی منی رضیع عظم بالغ بلوغ
ماده نر ماده آب مرد شیرخواره استخوان بزرگ رسیده الف
محتلم مختط امرد شباب فتی شیخ عاجز
خواب دیده خط رسیده بی ریش جوان جوان مرد پیر درمانده

دهن لحی دم قیح عظم رمیم لحم لحوم
دیرینه خون ریم استخوان پوسیده گوشت جمع

قحف قفا مراره جلد جلود دماغ اشجع اقرع
کردن پس زهره پوست جمع مغز سر لیلا ابروی کل

جبهه جبین ناصیه ذوائب جفن حاجب
پیشانی روی پیشانی گیسو پلک چشم ابرو

حدقه دمع صبی اعمی نفس بصارت
سیه چشم اشک چشم نابینا نابینائی بینا ...

اکمه اعشی اجهر وجه وجیه انف مخاط
کور مادرزاد شب کور روز کور روی خوب روی بینی خلط

رعاف شفه شفاه لعاب سن فم افواه
خون بینی لب جمع آب دهن دندان دهان دهانها

لسان السنه ضرس اضراس لحیه شارب
زبان جمع دندان آسیا دندانها ریش سبیل

عنق اعناق رقبه قفا حلق حلقوم کتف ید
گردن جمع جز گردن پس گردن نای گلو جمع شانه دست

یدین یمین شمال باع مرفق ساعد انامل
جمع راست چپ بازو بند دست ساق دست دستها

کف ظهر اصبع اصابع ابهام سبابه وسطی
کف دست پشت دست انگشت جمع انگشت بزرگ مسبحه انگشت میانه

بنصر خنصر شبر بنان ذراع صدر صدور
چهارم کالوج بند دست سرانگشتان ارش سینه جمع

ثدی

ثدی ثدی جنب قلب قلوب فؤاد
پستان پستان زن پهلو دل جمع دل

حشا کبد ریه مراره بول مثانه
شکم جگر شش زهره شمیز جای شمیز

رحم بطن بطون ظهر صلب طحال
زهدان شکم جمع پشت پشت مازه سپرز

کلیه معاء عانه خصیه ورک دبر
گرده روده ناف زهار خایه سرین پس

قبل فخذ رکبه ساق کعب کعوب
پیش ران زانو ساق شتالنگ شتالنگها

ظفر قدم رجل خطو اصفر صفر
ناخن پیش پای پای گام زرد جمع

احمر هذا رجل ابیضان اسودان اب
سرخ این مرد دو سفید دو سیاه پدر

اباء والده والدان جد جده جدة عم
جمع مادر پدر و مادر پدر پدر مادر مادر جمع برادر پدر

عمه خال خاله اخوال اخ اخوات اخت
خواهر پدر برادر مادر خواهر مادر جمع برادر جمع خواهر

اخوات ابن ابناء ابنه بنت ختن زوج
جمع پسر جمع دختر دختر داماد شوی

ازواج زوجه حمیم کفو قرابات خلاف جیب
جمع زن شوهر زن خویش همتا خویشاوند ... ...

احيا عدو اعدا صغير صغاير كبير كبابر
دشمان دشمن جمع خورد جمع بزرگ جمع
حسن جمال قبيح قبايح صالح طاهر طيب
خوبی خوبی زشتی جمع نيكمرد پاك پاك
خبيث خبائث نجس سخى جود بخيل بخل
پليد الضا الضا جوان مرد كشنده بخيل الضا
دون كذب كاذب كذاب سكران سكر صاحى
بكس دروغ دروغ گوی جمع مست مستی هشيار
عطش العطشا الريان جوع جوعان شبعان
تشنه تشنگان سيراب گرسنه گرسنگان سير
رقيق غليظ قريب سعيد سعادت سعدا
باريك سطبر نزديك نيكبخت نيكبختی جمع
شقى اشقيا شقاوت عقل عاقل عقلا
بدبخت جمع بدبختی خرد خردمند جمع
عاقلون لب لبيب جاهل جهول سفيه سفها
مردان خردمند مخفف خردمند نادان جمع بیخرد جمع
جنون مجنون حيا صبور شكور جزوع لبث
ديوانگی ديوانه شرم شكيبا شكر كننده بیصبری درنگ
تعجيل شاطر شطاوت كذا كدر دع سمين
شتاب دلير دليری كردن كاه كاهل بار فربه
عجف مطيع شريك شركا صرفه خريف
لاغر فرمان بردار انباز جمع بشه هم كار

ضعت

صنعت صانع جار ذى القربى جار ذى الجنب
پيشه پيشه كار همسايه كه خويش او باشد همسايه غريب
الجار ذى القربى قريه بلدى رعيت رعايا
همسايه قوم ده اهتری زيردست جمع
موضع مواضع بلد بلاد خادم خدم مخدوم
جای جمع شهر جمع خدمتكار الضا انكه ورا خدمت كنند
مخاديم رئيس جند عسكر جيش جيوش
الضا پيشوا سپاه سپاه جمع جمع
عساكر ميمند ميسره قلب راجل فارس
سپاهيان راست چپ ميانه پياده سوار
حرب قتل قاتل مقتول سجن سجان
جنگ كشته كشنده كشته شده زندان زندانبان
كاتب مكتب مجلد عاجى عشدون عشر قوادع
نويسنده دبيرستان نويسنده ناتوس بيت ده اسپركنده
ليق خامه براعه نوك شق قايد ابو جابث
ابريشم ودين قلم تراشيده قلم تراشيده سر قلم شكاف قلم قران خط اى
لبن لباب اجر مسجان ملواة جلاد اطباب
خشت جمع خشخشه بيد پايه زبوار كل كار
طين مطين اجاب قدوم منشا نقب
كل كل كار دورودگر تيشه اره سوراخ

خشب حدید حدّاد قین قطیس منفخ علاة
چوب آهن آهنگر ایضاً پتک دم سندان
کوره سکین سیف رمح رمّاح خف خفّاف
کوره‌دان کارد شمشیر نیزه نیزه‌ور موزه موزه‌دوز
درع درق جوشن وهق حسام زوبین غزل
زره سپر جوشن کمند شمشیر نیزه‌زن ریسمان
حبال قطن حائک نسج نسّاج قصاره ثوب
رسن‌باف پنبه جولاهه بافتن بافنده گازر جامه
بزّ بزّاز تاجر تجّار تجارت بضاعة
جامه جامه‌فروش بازرگان ایضاً بازرگانی کالای بازرگان
رأس المال عطّار عطر ورد ماء الورد ابره
سرمایه بوی‌خوش‌فروش بوی خوش گل آب گلاب سوزن جامه‌دوز
خمر مغنّی دفاف رقّاص ضج زمّار زمر
شراب سرودگو دف‌زن پاکوب چنگ نای‌زن نای
صید صیّاد شبکه سرج سرّاج معادیو لجام
شکار شکاری دام زین زین‌ساز دوال او لگام
مقود خزام ثفر مکاری صائغ ذهب فضه
افسار تنگ پاردم کرایه‌دهنده زرگر زر سیم
لوآن خبز خبّاز نقل جوهری ناظور اکّار
گلیم‌باف نان نان‌پز تره جوهرفروش دشتبان بازیار
اکره زرع سبع سباع اسد ضرغام غضنفر
بازیاران بازکشتی درنده جمع شیر شیر ایضاً
لنوش نمس فهد فهاد ذئب سرحان
بچه شیر پلنگ یوز یوزبان گرگ بچه گرگ

دبّ

دبّ فیل خنزیر ثعلب ضبع ضب کلب
خرس پیل خوک روباه کفتار سوسمار سگ
سنّور تمساح ثعبان حیّة حوت سمک
گربه نهنگ اژدها مار ماهی ایضاً
نون سم عقرب فاره ذباب زنبور
ماهی زهر کژدم موش مگس مگس
قمل بق ارنب ابن برغوث جراد ابل
شپش پشه خرگوش بچه‌گرگ(?) کیک ملخ شتر
جمل ناقه رکاب فرس مهر بقر بقره
ایضاً شتر ماده شتر بارکش اسب کره اسب گاو نر گاو ماده
ثور عوامل عجل بغل حمار حماری
گاو نر گاو زراعت گوساله استر خر خرها
غنم اغنا ضان حمل جدی ضبی وعل
گوسفند گوسفندان میش بره بزغاله آهو بزکوهی
جربوع زانی سفك سارق سارقه لصّ لصوص
موش دشتی زناکار خون‌ریز دزد دزدی دزد جمع
قطاع الطریق باغی جاحد الشریك کافر کافرون
راه‌زن عاصی [illegible] انباز ناگرویده جمع
صنم جبت طاغوت لات نصرانی مجوس
بت [illegible] نام بت ترسا گبر
کنیش راهب دیر صومعه مشمس فهلوی
دانشمندان [illegible] زاهدان [illegible] جای عبادت ایضاً آفتاب‌پرست [illegible]

رهبان سما سماوه افق نجم نجوم کواکب
مهتران ... آسمان جمع کنارهٔ آسمان ستاره جمع الضا

ستاره زحل مشتری مریخ شمس زهره
ستارگان کیوان برجیس بهرام آفتاب ناهید

عطارد قمر اسماء بروج حمل ثور جوزا
تیر ماه اسمها برجها بره گاو گزدمان

سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس
خرچنگ شیر خوشهٔ گندم ترازو کژدم کمان

جدی دلو حوت هلال بدر هلاله
بزغاله دولاب ماهی ماه نو ماه چهارده شادروان

ثریا مشرق مغرب عذب ملح ماء البارد بحر
پروین برآمدن آفتاب فروشدن آفتاب آب گوارا آب شور آب سرد دریا

قلزم عمان محیط ارس شط جبل کوه قله
دریا دریا دریا نام رود الضا ... کوه

غیم غمام سحاب مطر امطار جمد ریح
ابر ابر ابر باران جمع یخ باد

تمت الکتاب نخست بعون
الملک الوهاب در یوم
هفدهم شهر ذی القعده مطابق
المشهوره ۱۲۳

[illegible] ... والسلام ...
[illegible]
... ارکان ... الصلاه ... [illegible]
[illegible]

در وقت خوردن حب ها قرص نیز کوبیده ادویه سوا ...

چوب چینی	دارچینی	ریوند	زرنباد رومی	مصطکی	عاقرقرحا
ا سیر	۲	۳	۳	۳	۳

ادویه را مجموع کوفته و بیخته حب درست نماید از نخود کوچک هر صبح یک دانه خوراک

عصر یک دانه تا ۷ روز این قدر خوراک است و این ادویه های مزاج
هر ما خوش رست عقار ... شربت با نمک فرنگ نور ... تلخ ... ملک

تا نه یوم پرهیز نماید حب کارکن دستور العمل دوائی است ... و هر روز

... ترقیه ... ما کور زد یکر ... نخود روز ... ای حب ... کورد

هلیله ...	هلیله زرد	زرنباد	...	حب ...	تخم ...
۲	کشمش	۱	۲	۱	۲

شکر سرخ | ... سوکومیده | وسلاته ... حب ... نخود از ... دانه ... داند
۵

کورد

[illegible]

دوا ...

... کلراس ... ۵
... تخم ... ۲ ... ... ۲ ... کمود
ابتدا ... یوم ... خوردن دوا ۴ ...
رفع ... ۱۵ ... درد ... پیاشد

[illegible]

بعرض میرساند بخدمت آن گلدسته چمن خوبی و گل انجمن محبوب القلوب و آن یار جانی و انیس و جو...
زندهگانی و آن گلدسته باغ جوانی آنکه اشتیاق چه آورم زبان طبع از شوق در بر حرف جان
السلام ای آفتاب دلبری السلام ای بهتر از حور و پری السلام ای سرو قد گلعذار السلام ای گلستان نو بهار
السلام ای کبک خوش رفتار من السلام ای یار خوش اقبال من السلام ای شمع بزم آرای من السلام ای مونس تنهائی من
السلام ای دلبر جانان من السلام ای جان فدایت کرده من شعله شوق تو ای جان آتش تیغ تنهائی است
از ماه رخت جهان منور آفاق ز زلف تو معطر خورشید غلام طلعت تو شمشاد خجل ز قامت تو
تا شدم محروم از دیدار تو سوختم از آتش هجران تو بیش از این نیست تاب انتقام بردم از دوری و لقای و السلام
امابعد نامه ای است از زرد روی بی برگ و نوای خسته بی سر و سامان بر خاک مذلت نشسته گرفتار طمع از جان
بریده بیقراری سوخته آتش فراق دل گداخته بوته اشتیاق بعرض آن سرو چمن خوبی و شمع فروزان
انجمن محبوبی آن شیرازه حسن و جمال و آن سرخیل سپاه غنچه لبان و آن شاه کشور ملاحت
سلطان مالک صباحت و آن آفتاب اوج شیرین زبانی و آن ماه برج نکته دانی سلطان سریر خوبی
شاهنشاه کشور نکوئی آرام جان امیدواران آسایش جان بیقراران ای باعث شادمانی و ای دوای غم تنهائی
دل بتو بجان آمده ... باز آی مشتاق و مهجور ... از تو چنانم کرد گرمی ...
... که از ... فراق ... روز از غمت در زاریم دارم عجب روز و شب ...

روز ... فلک از تو برمیدارد کس بالب پرخنده ندیده است مرا چندانکه ستاره بر فلک تابان است
چندانکه شمار قطرهٔ باران است چندانکه بر روی زمین جان است ما را بتو اشتیاق صد چندان است
چندان غم هجران تو بر دل دارم من دانم و آنکه آفریده است مرا ای راست بگو تو در این بیت ...
میسوزم و از تو خبر نیست مرا خواهم که بجانب تو پرواز کنم اما چکنم بال و پر نیست مرا
امید که حضرت حق سبحانه و تعالی زود تر این شام فراق ظلمانی را بصبح وصال نورانی مبدل
گرداند آمین یا رب العالمین صبح طرب از شرق امید بر آید ایام غم و محنت و اندوه سر آید
باقی ایام ... ...
فدایت شوم اینقدر منتظرم از ره شوق که اگر ... رسیده است ... و اسباب جشن ترتیب
داده ام چشم ... شراب جگرم کباب اگر ترا به چنین مجلس هوس است بی تکلفانه
تشریف ... ... نور ... بسم الله

روبهی ... از غم جان روبهی دیگرش بدید چنان گفت خیر است باز گو خبر
گفت خر میگیرند سلطانی گفت تو خر نه ای مترس گفت آری و لیک آدمیان
... فرق میکنند خر و ... ... نیان

[illegible]

در چمنی چشمم چمن بهشت برین بگور بهشت آراسته و مجلس بسان باغ ارم تکلفات
نغمه و چنگ زینت و تزئینات یافته هر تیر او که در حجره [illegible] ال بوده انداخته بر آمد
که البسه باده و که دست کوه کار که گوش کوه مطرب و که چشم کوه یار
زفاف محفلی بود خلد بر آید حسرت روی تو روز سیر از جان برود که جان از حسرت دیدار تو در جگر
هر کس جان و همه آن دم که بیاید فاتحه من در آن دم که نظر دارم دفا ... بر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکشد فلان ... ازو فرض ...

العجل العجل العجل الساعة الساعة



اگر خواهی که کسی خواب نبیند این طلسم را نوشته در آتش اندازد ...

و طلسم این است

نام فلان ابن فلان ...

۳	۱۱۱	۳۱۱	۷۱۲	۱د	۲/۲	۱۵

[illegible]

[illegible]

والله ... [illegible]

[illegible] ... فراق

نوصالت که بر اطاق ابروان تو بندت

شنیده ام که اگر مشکلی بحال منست

[illegible]

[illegible]

که دل آزرده ... [illegible]

[illegible]

عزیز به تو ... که حال مرا ... [illegible]

[illegible]

که هرچه ... [illegible]

چنان که تشنه آب زلال درده کجا ...

بیکان تو که بدیدارت آرزومندیها

[illegible]

کدامین جامه بر بادم ور بده که امین بامت از نشی بار گرود که امین [illegible] بهار آنچه در خواطر تو را نابیده منم کی نکو در هیچ داشتند حالی

کدامین خار از پایم کشید [illegible] که امین سوزم از خودنما گرود که امین [illegible] شستی بهار وانچه در چشم تو نشنیده منم بس نه زلف که نشد منم چه باکی

[illegible]

گرچه مهدای قسم خوردن بجانت خوب نیست اگر از دشمنان تیغ برکشی قصد چه کنی اسیر محنت هجران احباب کجاست خدارا

هم بجان تو که یادم نیست کند دگر اگر از دوستان چاره درد دل من کنی که باز آید و رحم آورد بروز جشنم

[illegible]

زبیم آنکه نسوزد قلم به آتش حال کویم که منکر است مرا تو زنده که از بسکه من خیال تو تحریر میکنم

بدوست نامه درودم نمی کنم آغاز باور نمیکنم زمن این شکوه دگر شکسته خامه مژه ام در میان چشم

[illegible]

[illegible]

جسمی دارم چه جان مجنون همه درد　　اگر ایست داغ جهانی تو دیگر بر جان منست　　من در نهان لطف تو خواهم گریختن　　کسیکه چون تو طلب مسیح دم دارد
جانی دارم چه زلف لیلی همه تاب　　بر جای که نهی سنگ باد از آید　　فردا که هر کس رود اندر حساب　　زرجیح کرمه بار د بلا جم دارد

[illegible]

آخر ای طالع بر گشته مرا نه بخواب　　دان دگر خواب نامه مانده　　هر کس که فرستمش مرا آنجا نماید
آخر ای بخت گران خواب بنشین از خواب بر آ　　گفتم که خبر آید اما نماید　　وانکس که فرستمش تو آنجا نماید

[illegible]

با دلش هیچ مگو چه سخن کم فغانی　　سخن از چشم و لب و عارض و زلف و خط لزن گرنه از بهر تو در دست تو از روی صفا　　راز زان از خط و در فارسی چه
در لبش هیچ مگو چه نکوت چه گلدست　　چه سیما چه سهانی چه چشمی چه خلدی　　چه تو بر چه کنی ای چه خلدی چه حرامی　　چشم و مژگان تا نگه کنی چه برچه

[illegible]

از نگاه بد عزت سپهر تو　　مرا ما ورد دعا کردن است کوی　　طی مدار که از دامنت بدام دست　　به بین ما ده جان که از تو باور نشن آمد
مست من و مست فریبان مهمانم　　که از تو دور باشم هر چه چه　　به آتش و بلای که برش فغانی　　چون که ندارد تر حمی که ندارد
بگرم که فلک همدم دم راز آید　　نا ساز دیار برست از آید　　یاران موافق از کجا چو کند　　این سرمه که رفته از کجا باز آید

سهل است سنگ در راه دیگران دیدن ... آخر ندیم ببینم یار اکنون که دوری بیت | سعدی که بارها تو بردی دست تحمل | جا به که در غم فرقت بخونم بیو
هر روز نا توان ترم ... آخر به بین محرم اکنون که دست گیر | یکبار رشی از سر کرم ... دستگیر | جا به بین که در این غم ...

[illegible]

هر آن نکهت که ز بستان بوی آن بستان گوید | اگر هزار الم دارم از تو بر جای ر بیش | چنین که میکشد سر کافر و مسلمان را | چنین جمال نشاید که از نظر بنده
که بار قدر تو دارد نه خاک ... هنوز در هم رنج دارد الم | نگه به ... | مگر که نام خدا گرد خویشتن بدمی

تو بهشتی که چنین بر فراز سرو روان | تو شکر بوسه چشم را که در با به | کمند سعدی اگر شیر بیشه صید کند | آنکه حسرت سر انگشت فرو میگیرم
که آفتاب جهانتاب بر سر علم | کسی چه آهو نگیرند ز آدمی ببرد | تو در کمند نیاری که آهو حرم | که اگر راه دهم قافله در گل برود

[illegible]

به تیغ کاری ایام شاد بنشین و مزن | آه که تا زگه وفا بود امید در من | آفرین چرخ نه بر عادت ... چند باری آنست | که زهر از قبلش نوش کند
لشکر شکسته ... غم تو میدید ... | در از مهر بر ... | نه چه رنجی بدست یار فراموش کند

[illegible]

در دل ز فراق خستگیها دارم | با این همه غم تو نیز بیگانه مرا | چه سفر بود که کردم بلی می‌رفتم | در کوی تو فکر جان نکردم | به بار بوس تو هجر آمدم چه داشتم
در کار ز هجر بستگیها دارم | ملکی که ز بس شکستگیها دارم | به تو جرم ... | بهر رفته‌ام ... از غم آزاد نکردم | که ... بدندان گزیده خواهم رفت
در قضور روح تو بردن ... | گر باد گردد ... | تو بنده ... | اگر آهی کشم صحرا بسوزد | بسوزم عالم ...
برای ماتم جان یار ... دارم | تا زنده‌ام ... | با آنکه ... ایشان برده | جهان را جمله سرتا پا بسوزد | چه فرمایی بسوزم یا بسازم
شوریده ... منور | که ترا آه ... از سنگ خاره ... | از بزرگان ... | که ... بیم و بیش ... اصحاب ...

[illegible]

میر مکی [illegible] در خدمت [illegible] مرید بر مغان [illegible] الشیخ گر ساغر [illegible] بقیمت آنکه خورده [illegible] دنیا داری و آفت مطلب
جهت آن [illegible] چراکه [illegible] جلاب [illegible] میتوان خورد [illegible] بوی [illegible]

[illegible]

هر زمانی مهر فلک [illegible] در زمین [illegible] لب [illegible] عالمی [illegible]
چه توان کرد که [illegible] چه قدر [illegible] تو [illegible]
کار که کرد فرق [illegible] بداغ هجر [illegible]
آتش نمیکند [illegible] ای نور دیده رفتی از دیده نور رفت
[illegible] باز آ [illegible]

[illegible]

شمشیر نیست ز آهن [illegible] بجرم [illegible] تدبیر کنم [illegible]
ناکس به تربیت [illegible] که [illegible] چین روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه که قاصد داده‌ام از دور نامه نه ورقی پر از گل اگر خندان لیک نه برآمد که تهمتنی آلود

نسبت عشاق رش غبار کعبه مقصود نامه نه ورقی پر از لاله منظور مقدم بستان یوسف است و دیده یعقوب

[illegible]

[illegible]

گفتم که از تو آب و گل با رعنا گفتی که هر خفقان که زر و نگار گیرم در زنجیر تو [illegible] رسید که یه یار با دو [illegible]

بجان رسیدم از [illegible] کار با [illegible] بجان رسیده‌ام از دوری [illegible] نگارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتم که از همه یاران، تو مهربان‌تری دلم از سینه [illegible] خدایا برهان شب که بی تو کنم روز در این [illegible]
[illegible] از کمند بجستم [illegible] گرفتار است بو چه زلف سیاه تو [illegible]

[illegible]

تا جمال تو در این پرده نهان خواهد بود [illegible] خواهد بود دیدم [illegible] از هوش [illegible] پرده [illegible]

[illegible]

چه با جمال [illegible] اقبال دولت
[illegible]
چه خدمت کرده‌ام یارب که این‌همه داغش می‌رنجم مطیع رای توام کردی بخواهی سوخت
چه طاعت کرده‌ام یارب که این مقدار می‌رنجم اسیر حکم توام گر بکشی بخواهی سوخت

[illegible]

ز لطف [illegible] سعادت [illegible]
که با [illegible] حوادث زمانه [illegible]
مرا کشی که تو را خلق [illegible] سلامت
و گرنه [illegible] سر تو [illegible] سلامت
[illegible] اول دام وفا نهاد [illegible] از کوی تو [illegible] رفتم
[illegible] اول قدم از پای تو رفتم

تاریخ [illegible] پنجشنبه شهر ذیقعده ۱۲۳۴

بوی نسیم سحر از کوی یار بگذشت [illegible]
منزل [illegible] عاشق گشت [illegible]

مژده ای دل که دگر باد صبا بازآمد [illegible]
از صحرای ختن آهوی مشکین آمد

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد دیدار کجاست

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

[illegible] بهار آمد [illegible] بشنو [illegible] نغمات تو
[illegible] چو غنچه [illegible]
[illegible] نشیمن [illegible]
[illegible] در سر [illegible]

سحرم دولت بیدار به بالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام
تا ببینی که نگارت به چه آیین آمد

[illegible]

۹۲

[illegible]

۹۱

سلطنت آنکه گوید که بدل رحمت دلدارا

دل مرا زغمه خون شد دل او خبر ندارد

بدگمانی ببین که با هر کسی حکایت بکنم

او طور سیلنه گیر وی شکایت میکنم

دلم برد و بود دلداری نکرد دل

غمم داد و بغم خواری نکرد دل

هر که در کار عاشق شتاب کند

خوانه عقل را خراب کند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحكيم المعبود المتفرد بالازلية والابود المتعزز بالكرم والجود
منبت بذور الوجود لبروزها تحصد يوم الورود وجاعل حبوب القلوب
من حبوب حب المحبوب معمورة لجنات الخلود مرشح حياض العلم
برياض المرتاضين من جداول منهل المشهود ومرسل صواعق نجوم
الحجج على نجوم المتكبرين كالبروق والرعود باعث النبي
الكريم السد السدود وحد الحدود ورد الاجامرة والرنود

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشاینده مهربانی

ای کرده ز کلک صنع ترکیب شئ ز انشاء تو نقش بسته اجسام صور
قلم ایجاور مخلوق وممتزج گردی موجه کردن فرو بستن جمع جسم

هر حرف که از خانه حکمت زده سر طغرای قضا کشته و عنوان قدر
یعنی طرف نبت فارسی قلم عنوان اقدر حکم

انشاء مترسلان صحایف املاء صفحه انتقاد
ایجاد کردن نویسندگان جمع صحیفه پر کردن لوح احتیاج

نعت بلاغت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
سزاوار علامت شمرده نمی‌توانم برتو همچنانکه ثنا گفتی

بنان ابداع تسمیه بسمله جواهر زواهر
انگشتان واحد خلق کردن نام بردن بسم الله جمع جوهر شکوفه‌ها

وهم اتحاد وجعلناکم خلائف فی الارض اشتراک
گمان درستی قرار دادیم شما را جانشینان در زمین شریک

واندراس زاکیات وما ارسلناک رحمة للعالمین
کهنگی پاکیزه ونفرستادیم ترا مگر رحمتی مر جهانیان را

قرطه للصالحین المقربون لوث الاحبار ناهید
گوشواره نیکوکاران نزدیکان الوده کی حبران ستاره زهره

برجیس ثمرة الفؤاد وشجره شهامت بسالت شمسا
مشتری میوهٔ دل درخت بزرگی دلیری آفتاب

السماء العظمه مخضره رشحات غمام اجیب الدعوة
آسمان بزرگی سبزه قطرات ابر برمی آورم دعای

الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی تحیتهم مترشح
خواننده را وقتیکه بخواند پس طلب اجابت کنند ازمن درود ایشان پاشیده

سحاب
ابر

سحاب انتساب عذب غیبت صوری الفت ارسال
ابر نسبت دادن گوارا غایب بودن درستی فرستادن

مکاتبات زوارف صنوف مزاید اوان صحاری
نوشتجات بخششها اقسام زیاد وقتها جمع صحرا

ملحوظین استخلاص اسرا اقتران سعادت جبهه
منظورمان خلاص کردن اسیرها نزدیک نیکوئی پیشانی

رضویه قرب قروح جروح وضیع شریف
خوشنودی نزدیکی جمع قرحه زخمها فقیر بزرگان

سبقت سده تفهیم ابواب بلاتشابه سفیر
پیشی آستانه فهماندن در بدون عیب ایلچی

مصادف خلت مخلد زاهره والاکهر مصادقت
بهم خوردن دوستی جاویدان درخشنده بلند راستی

داله حقایق مشحون مواخات جمهور ولیالی
راه نماینده جمع حقیقت پر شده برادرانه مهر کرده جمع شب

وفاق فرزانه امتزاج خدیو اکرم قوین الشرف
یکجهتی عاقلان مخلوط کردن پادشاه نزدیک شریف

اعطاف اهتزاز مکشوف اوان بهجت ابلاغ
بخشش جنبیدن بی پرده وقتها شادمانی رساندن

والارض فرشناها عواطف موهبت همیون
زمین فرش کردیم بخششها بخشش پادشاه

رفیع نظارت مفوض انحراف صنایع
بلند ناظر واگذار بکج رفتار جمع صنعت

اعطی کل شیء خلقه ثم هدی متجمع بارقه بدر منیر
بخشیده هر چیز را آفرینش پس راه نمود وجمع درخشنده که روشنائی

قبض وبسط خاقان سلطان شجاعت معارک
بستن گشودن پادشاه پادشاه دلیری جمع معرکه

ناهیه آستان عبودیت اختصاص مراحم
ازین سان درگاه بندگی مخصوصی جمع مرحمت
اقدس مسموع بروات صدور کرات ومرات
پاکیزه شنوا جمع برات صادر کردن مکرر چندین مرتبه
مهرظهور وظائف جلالت امیر الامراء العظام
آفتاب تابش جمع وظیفه بزرگی پادشاه امیرها بزرگ
ظل الله علیه تغافل تجاهل غازیان
سایه خدا بلند غفلت کردن فراموش نفهمیدگی جنگیان
عدت کثرت مقدمة الجیش حصن حصین تقریب
شماره زیادی پیش جنگ قلعه پستی نزدیک
استعداد متوکل علی الله وما النصر الا بالله منهدم
مستعد توکل کننده برخدا نیست یاری مگر بخدا ویران
وما اشتدت به الریح فی یوم عاصف جمازه انفعال
سخت وزیدن باد در روز شدید شتر شرمندگی

حین موکب تلطف معلی نهضت فیوضات
وقت اردوی لطف ونازکی بلند روانه شدن فیض
فحمد الله ثم حمد الله علی ما هدانا لشکر النعم فنشکر له ثم نشکره
پس سپاس مر خدا را برآنچه راه نمود ما را از برای شکر نعمتها پس شکر مر او را
علی ما کسانا لباس الکرام اشحب مفرق انتظام
و برآنچه پوشانید ما را رخت بزرگی اسب قرار جمع نظم
ساعی حذوانه وکلاء ضلالت عفی الله عما سلف
سعی کننده پادشاهانه وکیلان گمراهی عفو کرد خدا آنچه گذشت
الجبن وقولوا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی
ترس بگویید مر او را گفتار نرم شاید آگاه شود یا بترسد

ان الله لا یهدی کید الخائنین یوحی بعضهم زخرف
بدرستیکه خدا هدایت نمی‌کند کید خیانتکاران را
القول الغرور ان الحسنات یذهبن لا تثریب علیکم الیوم
گفتار از روی غرور بدرستی حسنات
صیانت مسعود انما بغیکم علی انفسکم واینما تکونوا
محافظت سعادتمند
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة محصور نوائر کهن
حصر شده نایره‌های
بارقه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا فتوت
برق دهنده جوانمردی
سفارت نیروی احسن العفو عند القدرة مهام
ایلچی قوت بهترین گذشت در وقت قدرت است ضروریات
قبح توسن مهام وایده الجنود لم تروها مقدمة
بدترین اسب سرکش لازم
لشکر غضنفر حزو انتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم
مژده شما بلند میشوید خدا با شماست عملهای شما
بانهاء منهیان لازال قرة غرة ناصیه
همیشه روشنائی سفیدی پیشانی
والامتنان نیوش مقتضی موالات التیام استسلام
منت گذاردن شنونده خواهش کرده دوستی خوب بهم برآمدن رسیدن
فاتح ابواب مودت مخزن مصادق والاگهر توامان
گشاینده درها دوستی گنجینه بهم رسیدن خوشی ذات دوچیز جفت
آغاز اهتزاز ابلاغ معکس تخدت انتباه بطلایه
اول جنبیدن رساندن لشکرگاه بزرگوار آگاه نمودن پیشرو
اقدس دیانت غضنفر فر کانهم حمر مستنفرة فرت
منزه پاک دینداری شیرت قوت گویا ایشان خرهای رم کننده فرار کرده

من قسورة وظنوا انهم مانعتهم حصونهم متحصن كمثل العنكبوت
از شیر وگمان کردند که برگشتی نگهدار ایشانرا قلعه حصار متحصن بگرد

اتخذت بيتا وقذف في قلوبهم الرعب انولزلوا زلزالا
خانه را انداخت در دلهاشان ترسی تکان خورده تکان

شديدا وان احد من المشركين استجارك فاجره
سختی اگر یکی از مشرکان پناه جویند پس پناه دهید

ومدلول احسن العفو عند القدرة مشعر مناعت
بهترین گذشت در وقت قدرت فهماننده بزرگی

مطاف سايل متخبة النجف عليه آلاف التحية والثنا
طوافگاه سئوال نماینده برشاه نجف به او هزاران درود و تحیت

جيوش عساكر جنود تاييدات لاريب مستبشر
قشون قشون قشون یاری بیچ ریب مژده داده شده

آن سامان انبساط شهامت نامتناهی مستوثق
اطراف شهر شجاعت بی اندازه امیدوار

شوكته والحشمة انتزاع واقع معابر طرق
بزرگی کندن کردن عبورگاه راه‌ها

ايتلاف رب العباد
بستن پروردگار بندگان

۱۵۱

این کتاب مال بابا است میرزا احمد
داده بود بدست بنده بابا جان آقای
آمیرزا